

سیاست‌های توزیعی و کسری رفاه و آزادی در سال‌های ۱۳۶۰ - ۱۳۶۸

دکتر محمد شفیع‌فر^۱

چکیده

هدف این مقاله کاربست الگوی کارکردگرایی ساختاری در وقوع بحران بر اثر اختلال در کارویژه‌های نظام جمهوری اسلامی ایران در دولت مهندس موسوی است. سیاست کلان دولت در این دوره مبتنی بر عدالت توزیعی و تمرکز سیاسی-اقتصادی بود. بر اساس الگوی کارکردگرایی، بحران و اختلال، بیشتر بر اساس سوء کارکرد^۲ نظام سیاسی، قابل توضیح است. از یک سو، بر اساس آرمان‌های انقلاب اسلامی و نیز قانون اساسی، اهداف بنیادی نظام جمهوری اسلامی، در سه حوزه‌ی اصلی آزادی، عدالت و استقلال قابل احصاست که بحران و بی‌ثباتی در دوره‌های مختلف جمهوری اسلامی ارتباط مستقیمی با این اهداف دارد. از سوی دیگر، وظایف و کارکردهای اساسی نظام، طبق الگوی کارکردگرایی ساختاری همراه رسیدن به اهداف مطرحند که در بروز بحران و بی‌ثباتی نقش دارند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

۱. استادیار دانشگاه تهران.

^۲. Disfunction.

واژگان کلیدی

آزادی، عدالت، استقلال، سیاست‌های توزیعی، رفاه، تولید.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مقدمه

یکی از مباحث مهم انقلاب‌ها، مسائل پس از پیروزی انقلاب از جهت دستیابی به اهداف و آرمان‌های انقلاب است. سه هدف اصلی انقلاب اسلامی که در شعارهای آن هم مطرح بوده است، عبارتند از: آزادی، عدالت و استقلال. اما پس از پیروزی انقلاب و تشکیل نظام جمهوری اسلامی که ظرفی برای تحقق این اهداف و آرمان‌های اجتماعی ملت ایران تلقی می‌شد، دستیابی به اهداف در عمل با اعمال سلیقه‌ها و دیدگاه‌های حاکم بر دولت‌ها پیوند خورد. در دوره بعد از انقلاب، علاوه بر اینکه هیچ‌گاه به طور همزمان هر سه هدف مورد نظر دولت‌ها نبود، همواره یک یا برخی از وجوه این اهداف با تلقی خاص سیاسی و جناحی مورد توجه بود که زمینه‌ساز بحران یا کسری در سایر اهداف شده است. در نتیجه، همواره در هنگام تغییر دولت، تنش و بی‌ثباتی در جامعه و تغییرات رادیکال‌تر در سیاست‌های کلان کشور رخ می‌داد. در این مقاله با نگاهی به سیاست‌های کلی دولت مهندس موسوی در سال‌های ۱۳۶۰ - ۱۳۶۸، تأثیر سیاست‌های توزیعی بر کسری رفاه و آزادی بررسی می‌شود. این بررسی نشان خواهد داد که توجه یک جانبه و افراطی به عدالت اجتماعی و استقلال سیاسی، موجب کسری و بحران در عرصه استقلال اقتصادی - صنعتی و نیز حوزه آزادی خواهد شد و حتی آثار مثبت عدالت اجتماعی را هم تحت الشعاع قرار خواهد داد.

در تجربه تاریخی جمهوری اسلامی، قوه مجریه و دولت، تأثیر تعیین کننده بر جهت‌گیری کلان کشور داشته است. از نیمه دوم سال ۱۳۶۰، با آغار به کار دولت مهندس موسوی، سیاست کلان جمهوری اسلامی مبتنی بر عدالت اجتماعی و تمرکزگرایی دولتی بود. سیاست خارجی کشور نیز با ابزارهای مختلف اقتصادی، نظامی، تبلیغاتی، آموزشی و گسترش شبکه‌های عدالت‌خوانه در صدد توسعه انقلاب اسلامی و صدور آن بود و اهداف ایدئولوژیک مانند گسترش ایدئولوژی اسلامی و انقلابی را در دستور کار داشت، ولی در

پایان دوره، بحران در حوزه‌های اقتصادی (رفاه و تولید) و سیاسی (آزادی)، حاصل این سیاست‌ها شد؛ به گونه‌ای که افت تولید و ورشکستگی کارخانه‌ها و رکود صنایع و افزایش بیکاری و تورم همراه با انقباض سیاسی، جامعه را رنج می‌داد. این مقاله، تلاش دارد تا در پرتو الگوی کارکردگرایی ساختاری به تبیین بحران‌ها و مشکلات دوره ۱۳۶۰ - ۱۳۶۸ بپردازد.

پرسش این مقاله آن است که اختلال عملکردی در نظام جمهوری اسلامی، چگونه به بحران رفاه و آزادی در دولت موسوی منجر شد؟ مطابق فرضیه، انجام نشدن وظیفه‌ی حفظ و تطبیق در ابعاد ارزشی و محیطی خارجی و نیز عدم تعادل بین آرمان‌های اجتماعی (آزادی، عدالت و استقلال)، موجب وقوع بحران‌های رفاه و آزادی، در این دوره شد. در نتیجه این بحران‌ها، در پایان این دوره و در آستانه‌ی دوره‌ی بعدی، تغییری اساسی در جهت‌گیری کلان کشور به وجود آمد و چرخش رادیکال به سمت سیاست تعدیل و خصوصی‌سازی را موجب شد که نوعی بی‌ثباتی و نوسان شدید بود.

در این مقاله تلاش می‌شود با استناد به عدم تعادل و ارتباط منطقی بین وظایف چهارگانه‌ی نظام (حفظ و تطبیق نظام با شرایط متحول محیطی، ایجاد و حفظ همبستگی و انسجام، نیل به اهداف و اجتماعی کردن) و نیز عدم تعادل بین اهداف و آرمان‌های اساسی نظام (آزادی، عدالت و استقلال)، به بحران و بی‌ثباتی در این دوره تبیین شود و فرضیه مذکور به آزمون گذاشته شود. به طور خلاصه در این دوره، نظام جمهوری اسلامی در حوزه حفظ و تطبیق، دچار سوء کارکرد بود؛ زیرا در اثر انقلاب، تغییر و تحولات زیادی اتفاق افتاده بود که لزوم هماهنگی با تحولات محیطی را ولی در حوزه‌ی خارجی، نظام بین‌الملل و منطقه‌ای، به لحاظ شرایط، ارزش‌ها و نیز واقعیت‌های محیطی در تقابل با ارزش‌ها و محیط داخلی بود. از این رو میزان زیادی از تعارض و بحران این دوره در قالب فشارهای نظام بین‌الملل نمودار شد. جنگ تحمیلی هشت‌ساله و مقابله همه‌جانبه نظام بین‌الملل در قالب صدور قطعنامه‌های شورای امنیت و متقابلاً عدم تمکین جمهوری اسلامی در برابر آن‌ها و پی‌گیری استقلال ستیزه‌جویانه در سیاست خارجی در راستای

وظیفه انطباق ارزش‌ها و محیط داخلی و خارجی بود. از سوی دیگر، تمرکزگرایی اقتصادی در داخل و تکیه بر عدالت توزیعی، بخش دیگری از زمینه‌های بحران و بی‌ثباتی را در این دوره فراهم ساخت که به منزله عدم تعادل بین اهداف و آرمان‌های اجتماعی سه‌گانه آزادی، عدالت و استقلال تلقی می‌شود. بدین لحاظ، بحران‌های این دوره، با توجه به اختلال عملکردی و نیز عدم تعادل میان اهداف و آرمان‌های اصلی انقلاب اسلامی قابل توضیح است.

بحث نظری

مکتب اصالت کارکرد، جامعه را هم مانند یک سیستم می‌داند که برای اینکه بتواند ثبات و بقای خود را حفظ کند، باید چهار وظیفه و کارکرد ضروری را به نحو مطلوب انجام دهد. به عبارت دیگر، هر نظامی برای تداوم بقای خود، هم باید وظیفه‌ی حفظ و تطبیق با شرایط متحول محیطی را انجام دهد، هم کارکرد اجتماعی کردن و انتقال ارزش‌ها و الگوهای فرهنگی را داشته باشد، هم کارکرد نیل به اهداف را به خوبی به انجام برساند و هم وظیفه‌ی ایجاد و حفظ انسجام و همبستگی را به طور کامل تحقق بخشد. براساس الگوی کارکردگرای ساختاری پارسونز، چهار وظیفه‌ی اساسی هر نظام عبارتند از:

۱. اجتماعی کردن و انتقال الگوهای فرهنگی و ارزش‌های اساسی نظام به آحاد جامعه؛

۲. حفظ و تطبیق نظام با تحولات ارزشی و محیطی داخلی و تحولات ارزشی و

محیطی خارجی؛

۳. انسجام و همبستگی در سطوح مختلف نخبگان سیاسی (دولت) و اجتماعی (مردم)؛

۴. نیل به اهداف. (جانسون، ۱۳۶۳: ۶۲ و ۶۳؛ ریتزر، ۱۳۷۴: ۱۳۱؛ نقیب‌زاده، ۱۳۷۹: ۲۱)

در مورد نیل به اهداف در جمهوری اسلامی، سه حوزه‌ی اساسی آزادی، عدالت و استقلال به عنوان آرمان‌های اجتماعی ناشی از انقلاب و نیز اهداف و وظایف ریزتری که دولت بر اساس قانون اساسی بر عهده دارد، باید مد نظر قرار گیرد.

مکتب کارکردگرایی برای توضیح وضعیت جمهوری اسلامی کاربرد دارد؛ زیرا مفهوم تعادل یا عدم تعادل این مکتب، قابل استفاده و تطبیق بر جمهوری اسلامی است. کارکردهای چهارگانه نظام و آرمان‌های اجتماعی، مبنای این تعادل می‌باشد. کارکرد حفظ و تطبیق سیستم با تحولات و ارزش‌های محیطی داخل و تحولات ارزشی و محیط بین‌الملل، ایجاد و حفظ انسجام و همبستگی در سطح نظام سیاسی بین نخبگان حاکم و نیز در سطح اجتماعی بین اقشار و گروه‌های مختلف اجتماعی، قومی و مذهبی، تلاش برای نیل به اهداف اساسی و کلان مانند آزادی، عدالت و استقلال در همه‌ی وجوه و ابعاد آن، و بالاخره اجتماعی کردن و انتقال ارزش‌های اساسی نظام به آحاد جامعه، از وظایف و کارکردهای اصلی نظام جمهوری اسلامی است که ثبات و تعادل آن را تأمین می‌کند. در این راستا، هم تعادل در وظایف و کارکردهای ضروری نظام، بحثی کلیدی و اساسی است، هم تعادل بین اهداف و آرمان‌های انقلاب و جمهوری اسلامی مانند آزادی عدالت و استقلال مورد نظر است و هم تعادل بین اقشار و لایه‌های اجتماعی (تعادل طبقاتی) قابل توجه و شایسته بررسی می‌باشد.

از این جهت بر اساس الگوی مکتب کارکردگرایی، ثبات و تعادل در جمهوری اسلامی از یک سو منوط به ارتباط و تعامل بین خرده‌نظام‌های اقتصادی، سیاسی، علمی - آموزشی و فرهنگی - اجتماعی است که این امر، خارج از اراده و اختیار دولت‌ها (قوه مجریه) است و در سطح کلان نظام باید به آن پرداخت تا تعادل لازم را به جمهوری اسلامی برگرداند، ولی کارکرد درست دولت (مجریه) در ایفای وظایف اساسی حفظ و تطبیق، اجتماعی کردن، ایجاد و حفظ همبستگی و نیل به اهداف نیز بخشی از این فرایند است که با عملکرد دولت‌ها ارتباط مستقیم دارد. از سوی دیگر در حوزه نیل به اهداف نیز، رعایت و ایجاد تعادل بین اهداف و آرمان‌های اساسی جامعه به ویژه عدم تمرکز دولت بر یکی از مؤلفه‌های اساسی تشکیل‌دهنده جمهوری اسلامی، بحث مهمی است که در دستیابی نظام جمهوری اسلامی به اهداف انقلاب اسلامی نقش اساسی دارد و باعث ثبات و تعادل

در جامعه و انسجام سیاسی - اجتماعی می‌شود؛ به خصوص که هر یک از این اهداف، تناظر مستقیمی با یکی از اقشار و لایه‌های اجتماعی سه گانه پایین، متوسط و بالا دارد و تأمین کننده منافع کل جامعه می‌باشد.

جمهوری اسلامی به عنوان ثمره نهایی انقلاب اسلامی، مبتنی بر سه مؤلفه اصلی آزادی، عدالت و استقلال می‌باشد و قاعدتاً در سیاست‌گذاری دولت در هر دوره، باید به هر سه هدف و بخشی از امکانات و پتانسیل دولت و جامعه برای آن صرف شود؛ زیرا این سه هدف علاوه بر اینکه جزو شعارها و آرمان‌های اساسی انقلاب اسلامی بوده است، به لحاظ پیگیری مداوم ملت ایران در دوره معاصر، جزو مطالبات تاریخی و به عبارتی آرمان‌های اجتماعی ملت ایران است که به هیچ وجه قابل چشم پوشی نیست و هنوز هم برای ملت ایران جاذبه و اهمیت دارد. اما سیاست اصلی دولت مهندس موسوی در دوره ۱۳۶۰ - ۱۳۶۸ مبتنی بر دو پایه عدالت توزیعی و استقلال سیاسی مبتنی بود که هر یک بخشی از دو آرمان اصلی انقلاب اسلامی یعنی عدالت و استقلال تلقی می‌شد که در این مقاله، سیاست توزیعی نامیده شده است.

عدالت توزیعی

پاسخ به مشکلات اقتصادی قبل از انقلاب که بر اثر بلا تکلیفی و بی‌برنامگی اقتصادی پس از انقلاب و نیز درگیری‌ها و بی‌ثباتی‌های پس از انقلاب تشدید شده بود، با آرمان‌های انقلاب اسلامی در جهت عدالت و رفع فقر پیوند خورد و کم‌کم عدالت اجتماعی، بازتوزیع درآمد و ثروت در راستای منافع محرومان و مستضعفان و تقویت کشاورزی به عنوان هدف‌های اقتصادی جامعه بعد از انقلاب مدنظر قرار گرفت. بدین ترتیب، عدالت موجود در شعارهای انقلاب اسلامی که مفهومی کلان و در حوزه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی و اقتصادی و ... بود در نهایت به نوعی عدالت توزیعی فروگاسته شد که با استناد به مبانی اسلامی و فقهی و تحت تأثیر نیروهای مؤثر اجتماعی و سیاسی،

به عنوان گفتمان غالب در این دوره بر سیاست‌های کلان کشور سایه افکند و همه روندهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی کشور را تحت‌الشعاع قرار داد. گفتمان عدالت اجتماعی با تمرکز بر محرومین و مستضعفین، تبلور عینی خود را در سیاست‌های حمایتی دولت نشان داد. حضور گسترده مردم در انقلاب و جامعه بعد از انقلاب به خصوص با توجه به تداوم جنگ و لزوم بسیج نظامی، مطالبات و تقاضاهای انقلابی مردم مانند رفع بی‌عدالتی، محرومیت و استضعاف تحت تأثیر اندیشه‌ها و آرمان‌های اسلامی، مستلزم اعمال تغییرات اساسی و گسترده اجتماعی - اقتصادی بود (نک: حجازی، ۱۳۸۰: ۱۶۸) که با حذف میانه‌روها و لیبرال‌ها و حاکمیت کامل خط امام، در دستور کار دولت قرار داشت.

البته با ایجاد شکاف درون خط امام و شکل‌گیری دو جناح چپ و راست بر سر محدوده دخالت دولت در اقتصاد، عملاً جناح چپ متولی و مدعی این سیاست‌ها بود که با تسلط بر قوای سه گانه، مخالف واگذاری مدیریت مراکز مهم اقتصادی، شبکه‌های مهم حمل و نقل و بازرگانی به خصوص بازرگانی خارجی به بخش خصوصی بود. استدلال آن‌ها این بود که مالکیت‌های بزرگ در مورد اراضی، صنایع، بازرگانی یا سایر فعالیت‌های اقتصادی زمینه‌ساز استثمار اکثریت جامعه و موجب تکثیر ثروت در دست یک طبقه‌ی خاص و افزایش فاصله‌ی طبقاتی می‌شود و قطب‌های اقتصادی به وجود می‌آورد که اقتصاد و جامعه را جهت می‌دهند و برای دولت بحران درست می‌کنند. به همین دلیل معتقد بود که مهم‌ترین اهرم‌های اقتصادی باید در دست دولت باشد. (نک: فوزی، ۱۳۸۴: ج ۲، ۱۰۴ و حجازی، ۱۳۸۰: ۱۸۰-۱۸۲) در همین راستا از لایحه اراضی شهری، اصلاحات ارضی، قانون کار و دولتی کردن تجارت خارجی که در راستای گسترش هرچه بیشتر حاکمیت دولت بر اقتصاد بود، حمایت می‌کرد.

به همین دلیل در این دوره، اقتصاد دولتی، برنامه‌ریزی متمرکز و پذیرش مسئولیت‌های پر دامنه از سوی دولت برای تأمین عدالت اجتماعی در دستور کار بود. دولت و مجلس با هدف حمایت از عامه مردم و جامعه در مقابل گروه‌های خاص و افراد صاحب

ثروت و مکت، حاکمیت دولت را فراگیر می‌دانستند، از این رو بر تحمیل برخی کنترل‌های دولتی بر اقتصاد، محدودیت مالکیت خصوصی، محدود کردن فعالیت بخش خصوصی به ویژه در بخش توزیع و واسطه‌گری‌ها، ممنوعیت یا تحدید بسیار شدید سرمایه‌گذاری خارجی و نیز جهت‌گیری برای نیل به خودکفایی تأکید می‌کردند. (فوزی، ۱۳۸۴: ج ۲، ۱۰۳)

گسترش چشم‌گیر دخالت دولت در اقتصاد و سیاست اقتصادی مبتنی بر عدالت توزیعی در تداوم ملی کردن صنایع، بانک‌ها، مصادره اموال و املاک کلان، تقسیم اراضی مالکان فراری و اراضی موات بین دهقانان بود که از اول انقلاب شروع شده بود و اینک در قالب دولتی کردن تجارت خارجی و اراضی شهری، اعطای یارانه برای بسیاری از اقلام اساسی، برنامه‌ی بسیج اقتصادی و کوپنی کردن کالاها و ارزاق عمومی، مبارزه با گران‌فروشی و تعیین قیمت‌ها، تعاونی‌گرایی و توسعه‌ی تعاونی‌ها برای گسترش عدالت و حل مشکلات افشار مستضعف به عنوان پایگاه انقلاب دنبال می‌شد و واقعیتی به نام جنگ آن را توجیه و تقویت می‌کرد. ضمن اینکه اهدافی مانند حمایت از بخش کشاورزی و نیل به خودکفایی، ایجاد و گسترش صنایع کوچک، تحدید مالکیت خصوصی، توزیع مجدد درآمد و ثروت را نیز در بر داشت. (نک: حاتمی، ۱۳۸۵: ۱۱۹-۱۳۹؛ فوزی، ۱۳۸۴: ج ۲، ۱۵۴-۱۵۶؛ حجازی، ۱۳۸۰: ۱۸۳-۱۸۵)^۱

۱. انواع طرح‌ها و لوایح ریز و درشت این دوره مانند طرح تأسیس وزارت معادن و فلزات، لایحه اراضی شهری، لایحه قانونی معادن، طرح توزیع عادلانه‌ی آب، طرح موجر و مستأجر، قانون مالیات‌ها، لایحه دولتی کردن بازرگانی خارجی، طرح حفاظت و توسعه‌ی صنایع، طرح تشکیل شورای عالی صنایع، طرح تعاونی‌ها، لایحه‌ی تأسیس شرکت‌های سهامی دارو در مناطق محروم، لایحه‌ی تأسیس وزارت صنایع سنگین، لایحه‌ی نحوه‌ی اجرای اصل ۴۹ قانون اساسی، لایحه‌ی تعیین تکلیف اموال فراریان از کشور، طرح احیاء و واگذاری اراضی مزروعی، لایحه‌ی تشکیل وزارت جهاد سازندگی، لایحه‌ی اجازه تعیین نرخ آب برای مصارف شهری، لایحه‌ی تأمین و توزیع کالا و ... (نک: مدنی، ۱۳۶۶) بخشی از این فرایندها بود که مجلس و دولت آن را دنبال می‌کردند و غالباً در مقابل ایرادات شورای نگهبان، آن را به حمایت از سرمایه‌داری متهم می‌نمودند. در این میان، لایحه‌ی اصلاحات ارضی، قانون کار و لایحه‌ی ملی کردن تجارت خارجی از جمله بحث‌انگیزترین لوایح بود که در

مجلس شورای اسلامی در سال ۱۳۶۱ لایحه اصلاحات ارضی را تصویب کرد که پس از چالش و کشمکش‌های زیاد بین دو جناح و مخالفت‌های شورای نگهبان، سرانجام در سال ۱۳۶۵ و با دخالت‌های مکرر امام خمینی از طریق صدور احکام حکومتی نهایی شد که اراضی را با شرایطی به کشاورزان منتقل می‌کرد. (نک: فوزی، ۱۳۸۴: ج ۱، ۱۲۰ - ۱۲۳؛ مدنی، ۱۳۶۶: ۲۷۴-۲۸۶؛ حاتمی، ۱۳۸۵: ۱۳۲-۱۳۴ و حجازی، ۱۳۸۰: ۱۸۶-۱۸۷) بر این اساس در سال‌های ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۷ به قولی ۵۰۰۰۰ هکتار اراضی مزروعی متعلق به مالکان وابسته به رژیم سابق و ۱۵۰۰۰۰ هکتار اراضی بایر (حجازی، ۱۳۸۲: ۲۰۰) و بر اساس منابع دیگر، حدود ۷۰۰ تا ۷۵۰ هزار هکتار زمین میان ۱۲۰ هزار کشاورز توزیع و حدود ۵۰۰۰ تا ۵۶۰۰ نفر از مالکان گرفته شدند. (Bakhash, 1989: 189)

از سوی دیگر، همزمان با شکست لیبرال‌ها، مدیران مکتبی، شوراها و انجمن‌های اسلامی به عنوان صاحبان واقعی قدرت در کارخانه‌ها حضور یافتند و بر اساس قانون شوراها کارگری مصوب سال ۱۳۶۳، نماینده‌ی کارگران، کارکنان و مدیران تلقی شده، نقش مشورتی یافتند. (حجازی، ۱۳۸۰: ۱۹۶) تصویب قانون کار در مجلس هم، نمونه‌ای از اقدامات دولت برای بهبود شرایط کاری کارگران بود که مبتنی بر مطالبات و منافع کارگران تنظیم شده بود و مطابق آن، کارفرمایان به تنهایی قادر به اخراج کارگران نبودند، با این وجود باید برخی تسهیلات را برای کارگران فراهم می‌ساختند. این قانون هم پس از کش‌وقوس‌های فراوان میان مجلس و شورای نگهبان و مذاکرات طولانی در مورد قانون کار و دخالت و حکم حکومتی امام خمینی، سرانجام در سال ۱۳۶۶ به تصویب مجلس رسید و با اصلاحات مجمع تشخیص مصلحت در سال ۱۳۶۹ نهایی شد. (نک: فوزی، ۱۳۸۴: ج ۲، ۱۲۳-۱۲۶ و حاتمی، ۱۳۸۵: ۱۳۷-۱۳۹)

مداخله دولت در تجارت خارجی هم در چارچوب دخالت و گسترش نقش دولت در

اقتصاد بود تا جایی که تأمین آذوقه اساسی عامه مردم، یکی از اهداف اصلی حکومت شد. با گسترش مسئولیت دولت، در سال ۱۳۶۰، مرکز تهیه و توزیع کالا جهت واردات و توزیع داخلی کالا تشکیل شد و ظرف مدت کوتاهی، ۴۰ درصد ارزش واردات را به خود اختصاص داد. (حجازی، ۱۳۸۰: ۱۹۲ و ۱۹۳) در عرصه‌ی تجارت خارجی، سیاست کنترلی مبنای بود و تأسیس مراکز تهیه و توزیع کالا در مورد اغلب کالاها و خدمات وجود داشت؛ مانند مراکز تهیه و توزیع فلزات، لوازم برقی، منسوجات، قطعات و ماشین‌آلات صنعتی، محصولات صنایع سبک، ابزار آلات، فلزات ساختمانی، ماشین‌آلات و قطعات یدکی، کاغذ و چوب، قطعات و دستگاه‌های الکترومیک، مواد غذایی، مواد شیمیایی، سازمان تعاون مصرف شهر و روستا و ... که هر یک بخش زیادی از گزارش عملکرد سالانه دولت را به خود اختصاص می‌دادند. (نک: دبیرخانه‌ی شورای هماهنگی تبلیغات دولت، ۱۳۶۶: ۱۲۶-۱۴۱) دولتی کردن تجارت خارجی در آستانه تشکیل دولت مهندس موسوی در آبان ۱۳۶۰، محل منازعه گروه‌های خط امام بود، (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۷۸: ۳۵۲) با تداوم و گسترش جنگ و برای مدیریت بهینه‌ی منابع، حتی ورود کالاهای غیرضروری و مسافرت‌های خارجی و غیرضروری نیز ممنوع شد، سهمیه‌بندی و توزیع کالا با دقت بیشتری اجرا گردید و کاهش هزینه‌های عمومی دولت مانند تعداد حقوق‌بگیران، و میزان حقوق آن‌ها و نیز ممنوعیت استخدام در دستور کار قرار گرفت. علاوه بر این، لایحه‌ی دولتی کردن بازرگانی خارجی پس از مذاکرات گسترده و طولانی، در تاریخ ۱۳۶۱/۷/۲۱ با ماده ۴۸ و تبصره ۳۳ به تصویب مجلس شورای اسلامی رسید، ولی شورای نگهبان، انحصار صادرات و واردات و نیز هماهنگی و نظارت بر امر توزیع را منطبق با موازین شرعی ندانست و لایحه را رد کرد. (مدنی، ۱۳۶۶: ۲۳۱) مجلس پس از مدتی طولانی و با توجه به نظر شورای نگهبان و توسل به شرایط دیگر، مجدداً لایحه بازرگانی خارجی را مشتمل بر ماده ۴۹ و تبصره ۳۸ در جلسه ۱۳۶۳/۲/۱۱ تصویب و به شورای نگهبان فرستاد که نظر شورا در آن تأمین نشده بود. (مدنی، ۱۳۶۶: ۲۳۲). به همین دلیل، مجلس

با اصلاحات و حتی تغییر عنوان لایحه به لایحه‌ی نحوه‌ی فعالیت در انجام بازرگانی خارجی، مصوبه را در ۴۶ ماده و ۳۷ تبصره برای بار سوم به شورا ارسال کرد. طبق ماده ۴ این لایحه، دولت باید ارزش تخصیصی جهت واردات را در لوایح بودجه سالانه و با تصویب مجلس، به تفکیک بخش دولتی و غیردولتی مشخص می‌کرد، ولی واردات توسط بخش غیردولتی با نظارت و کنترل مراکز خرید و با رعایت مقررات وزارت بازرگانی مجاز بود. این وزارتخانه باید صلاحیت واردکنندگان غیردولتی را از جهت تعهد به جمهوری اسلامی، امانتداری، کفایت، عدم اشتها به فساد مالی، عدم سوءسابقه و ... از طریق آیین‌نامه مصوب دولت تأیید می‌کرد و ارزش تخصیصی باید به گونه‌ای می‌بود که به سود فوق‌العاده نینجامد. علاوه بر این، وارد کنندگان باید کالاها را با نرخ دولت به مراکز خرید دولتی می‌فروختند تا از طریق آن‌ها توزیع صورت گیرد. برای سومین بار شورای نگهبان با اطلاق تخصیص ارزش به بخش دولتی، مصوبه را رد کرد. (مدنی، ۱۳۶۶: ۲۳۳ و ۲۳۴)

از سوی دیگر، دولت برای حذف واسطه‌ها و کنترل نظام توزیع، سیاست تشویق و ترغیب فروشگاه‌های تعاونی را در پیش گرفت. ضمن اینکه با ارائه‌ی لایحه تأمین و توزیع کالا، سعی کرد فرایند توزیع را هم در اختیار گیرد. بر اساس این لایحه که در جلسه ۱۳۶۴/۱/۲۲ مجلس به تصویب رسید، وزارت بازرگانی مسئول نظام تأمین و توزیع از طریق ایجاد واحدهای مورد نیاز بود و این موارد را برعهده داشت: طبقه‌بندی کالاها، تعیین میزان مصرف و ذخیره سازی کالاهای اساسی و ضروری، تعیین ضوابط و درصد و نوع کالاهای اساسی و ضروری مورد نیاز مناطق مختلف کشور، تعیین ضوابط و سیاست‌گذاری در راستای تغییر الگوی مصرف و جلوگیری از اسراف و تبذیر، تعیین دستگاه‌های مسئول توزیع، تشکیل واحدهای هماهنگ کننده توزیع، ایجاد هماهنگی و تعیین سیاست‌های لازم، تعیین حدود وظایف و اختیارات واحدهای توزیع و پیشنهاد روش توزیع. تشخیص مصالح کشور برای ذخیره سازی و سیاست قیمت‌گذاری هم بر عهده وزارت بازرگانی بود و بیش از دو واسطه را از تولید تا مصرف حذف می‌کرد، ولی شورای

نگهبان با استناد به دائمی بودن قانون، و انحصار دولت در توزیع کالاها و اختیارات وزارت بازرگانی، آن را خلاف شرع و قانون اساسی دانست و رد کرد. (مدنی، ۱۳۶۶: ۳۶۷ و ۳۶۸)

استقلال سیاسی

انقلاب اسلامی ایران، نظامی جدید را مبتنی بر الگویی بی بدیل در جهان به وجود آورد که حفظ موجودیت و تداوم آن در دراز مدت به ایجاد اصلاحات و تغییرات اساسی در نظام بین‌الملل در راستای ایفای وظیفه‌ی انطباق با شرایط محیطی جهانی مربوط بود. به لحاظ تمایز ماهیتی بین نظام جمهوری اسلامی و سایر واحدهای سیاسی نظام بین‌الملل و ادعای رسالت جهانی انقلاب اسلامی، نظام جمهوری اسلامی نمی‌توانست و نمی‌خواست الگوها و قواعد موجود را بپذیرد و خود را با شرایط محیطی نظام بین‌الملل منطبق کند، ناچار باید به تأثیرگذاری بر محیط برای تغییر آن مطابق آمال خویش همت می‌گماشت. (ولایتی، ۱۳۶۵: ۳) به تعبیری با انقلاب اسلامی، دوران جدیدی شروع شده بود که ادامه و گسترش آن، مبارزه با جریان‌های معارض و انحرافی را لازم می‌آورد (منصوری، ۱۳۶۵: ۹) و صدور انقلاب و کمک به نهضت‌های آزادی‌بخش در همین راستا در دستور کار دولت بود.

در این دوره، جمهوری اسلامی ایران تلاش می‌کرد بدون توجه به قواعد نظام بین‌الملل، ضابطه‌ها و هنجارهای موجود در سیاست خارجی را برهم زند و قواعد و نظم مورد نظر خود را جایگزین آن‌ها کند. (ازغندی، ۱۳۸۱: ۱۴) در همین راستا، رئیس جمهوری اسلامی ایران در سال ۱۳۶۱ تصریح کرد: «ما در شیوه‌های دیپلماسی با دنیا تفاوت داریم. همه‌ی کشورهای دنیا در نوع زبان دیپلماسی و شیوه، یک جورند و ما جور دیگری هستیم و ما نمی‌خواهیم آن‌طور باشیم و وزارت امور خارجه باید اصول و شیوه‌های مورد نظر خود را تدوین کند.» (روابط عمومی وزارت امور خارجه، ۱۳۶۱: ۳۲-۳۴) ضمن اینکه هنوز سیاست خارجی هم روال روشن و مشخصی نداشت و براساس ضابطه و قاعده و قانونی نبود، بلکه قائم به اشخاص بود.

تلاش برای تدوین و حاکم کردن ضوابط و قواعد جدید در سیاست خارجی، آن هم در شرایط پس از انقلاب و فقدان تجربه و عدم وجود نیروی انسانی کارآمد، کار آسانی نبود. جمهوری اسلامی، پس از انقلاب شرایط سختی را پشت سر گذاشت تا به مرحله‌ی تثبیت رسید و شعارهای تند انقلابی، باید به شعور و عمل تبدیل می‌شد و برنامه‌های دراز مدت و اساسی پایه‌گذاری می‌گردید. پس از برقراری ثبات نسبی داخلی، یک نیروی جوان و بی‌تجربه متولی سیاست خارجی گردید (نک: ازغندی، ۱۳۸۱: ۱۳۳ و ۱۳۴) که باید بار بزرگ برنامه‌ریزی و تنظیم قواعد و ضوابط جدید را بر عهده می‌گرفت. ضمن اینکه، نوسازی سیاست خارجی را باید در شرایطی انجام می‌داد که درگیر یک جنگ وسیع و طولانی بود. (گزارش سمینار ۲، ۱۳۶۵: ۸۴ و ۸۵) علاوه بر این، هیچ تجربه و سابقه‌ای از دیپلماسی صدر اسلام هم نداشت و می‌بایست طرحی بدیع و تازه را در شرایط پر تلاطم جهانی و زیر حملات و فشار ابرقدرت‌ها سامان می‌داد. بدین لحاظ، در چنان شرایطی، هدایت و ساماندهی یک سیاست خارجی مستقل و متکی به خود چندان راحت هم نبود.

در این دوره، حفظ استقلال با محوریت شعار نه شرقی، نه غربی و نیز آزادی فلسطین و محو اسرائیل جزو اهداف رده اول جمهوری اسلامی بود و صدور انقلاب اسلامی، تداوم جنگ و تنبیه متجاوز، دور کردن قدرت‌های بیگانه از خلیج فارس و تأمین امنیت آن توسط کشورهای ساحلی در همین راستا مطرح می‌شد. جمهوری اسلامی ایران، در آینده‌ی دراز مدت و برای تداوم موجودیتش به عنوان یک الگوی جدید و فراروی بشریت، در راستای ایفای وظیفه‌ی حفظ و تطبیق، به دگرگون ساختن وضع موجود جهان هم می‌اندیشید و تداوم تاریخی خود را مستلزم اصلاحات و تغییراتی در محیط بین‌المللی می‌دید که ضمن تهدید استقلال جمهوری اسلامی در کوتاه مدت، در دراز مدت موجودیت و هویت آن را هم تهدید می‌کرد. به همین دلیل، جمهوری اسلامی ایران در این دوره، دنبال اصلاحات و تغییراتی در سازمان ملل متحد، به ویژه شورای امنیت بود و انتقادات تند و رادیکالی ضد آن‌ها داشت؛ زیرا سازمان ملل و ارگان‌های وابسته به آن را بازتاب شرایط حاکم بر جنگ

جهانی دوم و نظام دوقطبی حاکم بر جهان می‌دانست که در صدد حفظ این وضع ناعادلانه بودند، از این رو به دنبال ایجاد قطب سومی متشکل از کشورهای جهان سوم، جنبش عدم‌تعهد و کشورهای مستقل بود. گرایش به چین در کوتاه مدت می‌توانست محوریت قطب سوم و تبدیل نظام موجود به نظام چند قطبی را تأمین کند، ولی قطعاً جمهوری اسلامی با توجه به شعار نه شرقی، نه غربی و استقلال و نیز ادعای رسالت جهانی و ارائه الگوی جدید به بشریت، اسلام را محور و مدار قطب سوم می‌دانست و هدف نهایی‌اش آن بود که حاکمیت نظام جهانی اسلام را در مقابل نظام موجود جهانی به کرسی بنشاند.

از این نظر، حفظ استقلال و تأکید بر اصل نه شرقی، نه غربی، ناشی از ماهیت انقلاب اسلامی بود و برای آینده‌ی جمهوری اسلامی، یک نماد پر افتخار تلقی می‌شد. جمهوری اسلامی ایران براساس ارائه الگوی جدید و راه سوم به بشریت و جهان سوم، مصمم به حفظ استقلال عمل در عرصه‌ی داخلی و خارجی، بدون نفوذ و تأثیرپذیری از بیگانگان بود، گرچه این استقلال‌خواهی در مقاطع و مواقعی، حالت افراطی پیدا می‌کرد و در قالب ستیزه‌گری با آمریکا و اسرائیل تجلی می‌یافت.

بر این اساس، جهت‌گیری آرمان‌گرایانه و انقلابی سیاست خارجی جمهوری اسلامی که در تسخیر سفارت آمریکا توسط دانشجویان پیرو خط امام تبلور یافت و نظام موجود بین‌المللی، هنجارهای دیپلماتیک و نیز حقوق بین‌الملل این نظام را به مبارزه طلبیده بود، (رمضانی، ۱۳۸۰: ۶۲)، برداشتی افراطی و ستیزه‌جویانه از استقلال و سیاست نه شرقی، نه غربی را به وجود آورد که سال‌ها، همچنان بر سیاست خارجی سایه افکند و استقلال به معنای افراطی و در قالب ستیز با آمریکا و نفی روابط نزدیک با ابرقدرت‌ها و حکومت‌های نزدیک به آن‌ها تعبیر شد. پس از این با اقدامات خصمانه‌ی متقابل آمریکا و دخالت برخی گروه‌ها و جریان‌های افراطی، آمریکا ستیزی در پیوند با تحولات جنگ تحمیلی، تشدید شد. کمک‌های سیاسی اطلاعاتی و حتی دخالت مستقیم نظامی آمریکا در جنگ به نفع عراق و نیز هدف قرار دادن هواپیمای مسافربری ایران در خلیج فارس در سال ۱۳۶۷ و

متقابلاً تصویب قانون اعلان روز ۱۳ آبان به عنوان روز ملی مبارزه با استکبار جهانی در مجلس شورای اسلامی (۱۳۶۷/۸/۸) به تقابل مستقیم ایران و امریکا انجامید و بر اقتصاد و سقوط تولید، افت رفاه، ورشکستگی کارخانه‌ها و صنایع تأثیر جبران‌ناپذیری گذاشت.

در این دوره، جمهوری اسلامی ایران برای انطباق با شرایط متحول جهانی تلاش می‌کرد برداشت و دیدگاه خود را بر جهان حاکم کند؛ دیدگاهی که برپایی نظم جهانی اسلامی را (محمدی، ۱۳۶۶: ۳۸ و ۳۷ و وزارت ارشاد، ۱۳۶۳: ۸۹) از طریق سیاست خارجی مواجهه‌جویانه در برابر غرب و شرق و تلاش برای صدور انقلاب را از طریق تبلیغات مدنظر داشت. (رمضانی، ۱۳۸۰: ۷۵) این جهت‌گیری ناشی از ایدئولوژی خاص حاکم بر انقلاب اسلامی و تفسیر اسلام از جهان و نظم حاکم بر آن بود که با اتکاء به اصل نه شرقی، نه غربی، نفی نظام موجود بین‌الملل و ترسیم راه سومی به طلایه‌داری جمهوری اسلامی را تعقیب می‌کرد، ولی نظام بین‌الملل هم در راستای حفظ و تثبیت قواعد موجود، مصمم به ایستادگی در مقابل جریان انقلاب اسلامی بود و همین واقعیت، مواجهه و برخورد با نظام بین‌الملل را به وجود می‌آورد و موجب چالش جدی برای جمهوری اسلامی بود. تداوم و گسترش جنگ ایران و عراق و اجماع جهانی ضد جمهوری اسلامی در این دوره با صدور قطعنامه‌های متعدد شورای امنیت برای پایان جنگ و عدم تمکین ایران نسبت به آن‌ها گوشه‌ای از این تقابل بود.

بنابراین در یک جمع‌بندی می‌توان گفت دولت متناسب با تعهدات گسترده‌ی حمایتی در داخل در راستای گسترش عدالت توزیعی در اقتصاد، در عرصه‌ی خارجی هم به دنبال جهان‌گرایی بود. قرینه‌ی تمرکز بر عدالت اجتماعی در داخل، استقلال افراطی در حوزه سیاست خارجی بود. حساسیت نیروهای خط امام نسبت به ارزش‌ها و آرمان‌هایی چون دفاع از مسلمانان و اتحاد امت اسلامی، مبارزه با اسرائیل و حامیان آن، مبارزه با سلطه‌طلبی قدرت‌های بزرگ و تلاش برای بسط و گسترش ارزش‌های اسلامی در جهان، جهت‌گیری خاصی را در سیاست خارجی ایجاب می‌نمود. (فوزی، ۱۳۸۴: ج ۲، ۱۷۸) به

تعبیری، فضای انقلابی پایان دهه ۱۳۵۰ ایران، هویت جدیدی را برای ایران رقم زده بود که بر اساس آن، اصول مرکزی انقلاب مانند استقلال فرهنگی و سیاسی رادیکال، خودکفایی اقتصادی، بسیج دیپلماتیک و ایدئولوژیک ضد صهیونیسم و مبارزه با مداخله آمریکا در امور داخلی و منطقه‌ای، راهنمای اصلی نخبگان کشور در سیاست خارجی گردید. (Adib-Moghaddam, 2007: 32)

تأثیر عدم تطبیق بر بحران رفاه و تولید

عدم تطابق با شرایط متحول محیطی، موجب فشارهای نظام بین‌الملل در قالب تحریم‌های اقتصادی، سیاسی و نظامی ضد جمهوری اسلامی از سوی ابرقدرت‌ها و قدرت‌های جهانی و به خصوص شورای امنیت سازمان ملل شد؛ به گونه‌ای که در طول هشت سال جنگ تحمیلی، شورای امنیت هیچ‌گاه به احراز وقوع جنگ و نقض صلح و امنیت بین‌المللی نپرداخت و حقوق قربانی تجاوز را مورد توجه قرار نداد و حداکثر در بهترین حالت، هر دو کشور متجاوز و قربانی تجاوز را به یکسان مورد خطاب قرار داد. (نک: مصفا و دیگران، ۱۳۶۵ و ۱۳۶۶) علاوه بر این، با توجه به وابستگی جمهوری اسلامی به درآمدهای نفتی و هزینه‌ی بالای جنگ و پرداخت‌های عمومی، کاهش جهانی قیمت نفت نیز ایران را تحت فشار مضاعف نظام بین‌الملل قرار می‌داد. این نحوه مقابله نظام بین‌الملل با جمهوری اسلامی، منجر به بروز عدم تعادل در نیل به اهداف و آرمان‌های اجتماعی گردید و شرایط ایجاد شده سبب تقویت تمرکزگرایی اقتصادی و سیاست عدالت توزیعی و ضربه به زیرساخت‌های اقتصادی و صنعتی کشور شد که در این مقاله تحت عنوان بحران رفاه و تولید مطرح شده است.

کاهش درآمد نفت و منفی شدن تراز پرداخت‌ها (در اوسط این دوره) در شرایطی اتفاق افتاد که دولت برای حفظ صنایع رو به رکود، پرداخت یارانه برای واردات مواد غذایی، کاهش بیکاری، تأمین خدمات عمومی و تخصیص کمک به نهادهای انقلابی و هزینه‌ی جنگ، باید پرداخت‌های بیشتری انجام می‌داد. این بود که ابتدا به ذخایر ارزی و سپس به

پرداخت‌ها با کسری بودجه متوسل شد و کم‌کم نسبت زیادی از بودجه دولت از محل کسری تأمین می‌شد و کسری تراز پرداخت‌های انباشته‌ی کشور تا بهار ۱۳۶۴ به ۱۲ میلیارد دلار رسید. (رنر، ۱۳۸۱: ۱۸۷، ۱۸۸ و ۲۱۴)

البته این مسئله با عدم تعادل در اهداف نیز تلاقی داشت و آنچه موجب بحران مالی دولت و کسری شدید بودجه شده بود، عدم تعادل بین تولید و توزیع در کارکرد نیل به اهداف بود. به عبارت دیگر، علت بحران مالی این دوره، بی‌توجهی به تولید ثروت (به هر دلیل) و در غیاب تولید، تمرکز بر توزیع اندوخته‌های پیشین عمومی بود که بالاخره روزی به پایان می‌رسید و دولت را با کسری بودجه مواجه می‌کرد. به همین دلیل گفته می‌شود توزیع بدون تولید، در واقع، توزیع فقر است. وقتی چیزی وجود نداشته باشد، توزیع، معنا ندارد و در نبود تولید و کمیابی، نیازی به دخالت دولت در فرایند اقتصاد نیست. وقتی چیزی تولید شود، به داشته‌های جامعه اضافه می‌شود و ضرورت دخالت دولت برای توزیع آن، بیشتر معنا پیدا می‌کند، ولی بدون تولید، دولت باید از جیب خود توزیع کند که روزی این جیب خالی می‌شود. در این دوره به خاطر مسایل و مشکلات ناشی از انقلاب و جنگ، تولید افول کرد و ورشکستگی صنایع و کارخانه‌ها رقم خورد و به موازات آن توزیع درآمدهای نفتی که با کاهش قیمت جهانی نفت، منتفی شده بود، موجب کسری شدید بودجه و بحران مالی دولت گردید؛ در حالی که توجه و تمرکز بر میزانی از تولید و کاستن میزانی از توزیع می‌توانست عدم تعادل بین تولید و توزیع را رفع کند و جلوی گسترش این بحران را بگیرد.

از سوی دیگر، نحوه تأمین کسری بودجه از سوی دولت نیز موجب بروز آثار تورمی گردید؛ زیرا دولت از طریق توسل به استقراض از نظام بانکی و نیز افزایش مالیات‌ها به تأمین کسری بودجه اقدام نمود که این امر نیز آثار تورمی داشت. ضمن اینکه به دلیل عدم امکان اشتغال بیشتر در جامعه و شرایط اقتصاد کلان، این آثار تورمی تشدید شد و در مقابل تورم نیز کسری بودجه را تشدید کرد. کسری بودجه دولت به نظام بانکی منتقل

شده و سبب ایجاد پول جدید گردید که یکی از دلایل اصلی افزایش تورم در اقتصاد کشور بود. صاحب‌نظران معتقدند یک درصد افزایش در نسبت کسری بودجه به تولید ناخالص داخلی، باعث افزایش $\frac{4}{3}$ درصد نقدینگی و در نتیجه افزایش نرخ تورم به میزان $\frac{0}{114}$ درصد می‌شود. (نک: تقی‌پور، ۱۳۸۰: ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۳-۱۱۵ و ۱۲۶-۱۲۹)

علاوه بر این، جنگ هم تأثیر زیادی روی متغیرهای اقتصادی گذاشت و وضعیت اقتصادی کشور را بحرانی‌تر کرد. در واکنش به فتح فاو از سوی ایران در زمستان ۱۳۶۴، عراق حملات موشکی و هوایی به شهرها و مناطق مسکونی و اقتصادی و صنعتی و پایانه‌های نفتی جمهوری اسلامی را تشدید کرد. ضمن اینکه در کنار جنگ نفت‌کش‌ها و بمباران شدید مراکز صنعتی و اقتصادی، عامل جدیدی با عنوان جنگ قیمت‌های نفت نیز موجب کاهش جهانی قیمت نفت و رقم خوردن شرایط ناگوار اقتصادی برای ایران شد. کاهش قیمت نفت به زیر ۱۰ دلار در تابستان ۱۳۶۵ باعث کاهش ارزش صادرات ایران، تقلیل شدید درآمدهای ارزی و بحرانی شدن وضعیت تراز پرداخت‌ها گردید. (رنر، ۱۳۸۱: ۱۸۹ و فوزی، ۱۳۸۴: ج ۲، ۶۲ و ۶۳) به همین دلیل، این سال یکی از بدترین سال‌ها برای اقتصاد ایران بود و موجب افزایش مشکلات و سختی‌های روزافزون در زندگی قشرهای وسیعی از جامعه که از درآمد ثابت برخوردار بودند، شد و دولت هم که متکفل همه‌ی زندگی مردم شده بود، چیزی برای توزیع نداشت. شرایط سخت بی‌برقی، جیره‌بندی بنزین و نفت و بازار سیاه کالاهای اساسی و افزایش قیمت‌ها و تورم مردم را به طور کامل تحت فشار گذاشته بود.

ضمن اینکه نظام مالیاتی دولت هم نتوانست کاهش درآمد دولت را جبران کند و تلاش برای عقلانی کردن اقتصاد همچنان به تأخیر افتاد. تلاش دولت برای گشودن درهای صنعت به روی بخش خصوصی و فعال کردن مجدد سرمایه‌های خصوصی و بازگرداندن متخصصان و تکنیسین‌های فراری نیز با مخالفت افراطی‌ها مواجه شد که نارضایتی عمومی نسبت به پایین آمدن استاندارد زندگی، بحران مسکن و نظام جیره‌بندی

و خشم فقرا نسبت به رفاه صاحبان سرمایه، مستمسک این مخالفت‌ها بود. (رنر، ۱۳۸۱: ۱۹۰) از این نظر، جنگ تأثیر دوجانبه داشت؛ هم درآمدها و صادرات نفتی را محدود کرده بود و هم درآمدهای اندک موجود را می‌بلعید. ایران در ردیف ۱۰ کشور بزرگ وارد کننده اسلحه بود و جنگ ۴۰ درصد بودجه دولت را جذب می‌کرد و ماهانه یک میلیارد دلار برای ایران هزینه داشت. در اواخر جنگ تخمین زده می‌شد که جنگ حدود ۵۳/۷ میلیارد دلار به صنعت نفت، ۴۰/۷ میلیارد دلار به کشاورزی، ۸/۲ میلیارد دلار به صنعت، ۳/۷ میلیارد دلار به انرژی و ۲/۹ میلیارد دلار به مسکن و شهرسازی خسارت وارد کرده بود. (رنر، ۱۳۸۱: ۱۹۱ و ۲۱۵) حمله به پالایشگاه‌ها و تأسیسات نفتی و نفت‌کش‌ها باعث کاهش صادرات نفت ایران به رقم ۰/۲ میلیون بشکه در اواخر سال ۱۳۶۴ شد. این مسئله همراه با تخفیف‌های ایران، معاملات رقابتی کشورهای رقیب مثل عربستان و سیاست تهاثری و اختلافات داخلی، اوضاع را کاملاً به ضرر ایران کرده بود. (نک: رنر، ۱۳۸۱: ۲۰۳-۲۰۶)

عدم تعادل در کارویژه‌ها و بحران آزادی

واقعیت آن است که متناسب با آرمان استقلال و شعار نه شرقی، نه غربی، اهداف سیاسی دیگر انقلاب مثل مشارک مردمی و دموکراسی در مدیریت جامعه، در این دوره چندان موفقیت‌آمیز نبود و باوجود مشارکت مردمی عظیم در انقلاب، نهادینه‌سازی رسمی آن به تعداد اندکی از نهادهای انقلابی محدود ماند؛ به گونه‌ای که مشارکت در اداره حکومت، تصمیم‌گیری، برنامه‌ریزی و اجرای سیاست‌ها در سطوح پایین و میانی، مطلوب نبود و در ده‌های بالاتر نیز سلسله مراتب دیوان‌سالاری از میان رفته و نوعی تمرکزگرایی در جمهوری اسلامی حاکم بود. همین واقعیت، باعث تعبیر و تفسیرهای مختلف در مورد ماهیت جمهوری اسلامی در این دوره مانند دولت ایدئولوژیک جامع‌القوا (بشیریه، ۱۳۸۱: ۴۸-۵۱)، دولت رانتیر با صبغه‌ی مذهبی (ازغندی، ۱۳۸۵: ۴۴-۴۶)، دولت اقتدارگرا (شهرام‌نیا، ۱۳۸۵: ۲۹۷) و اقتدارگرایی بوروکراتیک (حجازی، ۱۳۸۰: ۲۳۴) شده است.

ویژگی‌های بارز این دوره عبارتند از: حاکمیت مشارکت بسیج‌گونه در فضای جنگی و عدم وجود رقابت جدی و واقعی در انتخابات، طرد و تحقیر غالب روشنفکران و برخورد با آن‌ها، فضای نسبتاً بسته سیاسی و فرهنگی در جامعه به ویژه دانشگاه‌ها به لحاظ انحصار حاکمیت دفتر تحکیم وحدت به عنوان شاخه‌ی دانشجویی دولت، عدم وجود و امکان فعالیت احزاب سیاسی مدرن، عدم وجود بودجه و ردیف خاصی برای احزاب، عدم وجود مطبوعات مستقل و متکثر و انحصار روزنامه‌های دولتی و طرفدار دولت، فضای بسته در حوزه‌ی فرهنگی و رکود فیلم و فیلم سازی حرفه‌ای و جشنواره‌ای از مشخصات.

به همین دلیل، این دوره را دوره یکسان‌سازی در رقابتهای سیاسی نامیده‌اند (افتخاری، ۱۳۸۱: ۶۰ و ۶۱)؛ زیرا نظام در اثر مشکلات فضای باز اوایل انقلاب، نسبت به تحدید فضای سیاسی به نفع مصالح نظام اقدام کرد. در این دوره، برخورد با احزاب معارض و حکم به تعطیلی آن‌ها، تأیید و تقویت احزاب و گروه‌های اسلامی، تحدید مطبوعات و ایجاد تمرکز اداری و سیاسی از طریق نهادهای سیاسی و مذهبی مختلف اعمال می‌شد که تقویت‌کننده‌ی بسیج توده‌ای مردم بود. (شهرام‌نیا، ۱۳۸۵: ۲۹۴) در سال ۱۳۶۰ دادستانی انقلاب اسلامی برخی محدودیت‌ها را اعلام کرد که بعدها در حوزه‌های دیگر هم گسترش یافت و عملاً بخشی از دستاوردهای مردم‌سالارانه انقلاب اسلامی را کمرنگ نمود. این محدودیت‌ها به شرح زیر بود:

۱. نشر مطبوعات اعم از روزنامه و هفته‌نامه‌ها و ... منوط به کسب اجازه وزارت ارشاد اسلامی است؛
۲. برگزاری میتینگ و تظاهرات با توجه به شرایط جنگی کشور منوط به اجازه وزارت کشور است؛
۳. ایجاد دفاتر حزبی، منوط به اطلاع وزارت کشور است؛
۴. احزاب و گروه‌ها حق مسلح کردن اعضا و استفاده از سلاح را ندارند؛

۵. همه احزاب و گروه‌ها موظفند، سلاح‌های خود را به سپاه پاسداران تحویل دهند؛

۶. احزاب و گروه‌هایی که ضد جمهوری اسلامی اعلام مبارزه مسلحانه کرده‌اند، تنها به شرط رها کردن موضع قبلی خود و تحویل سلاح‌ها می‌توانند در چارچوب قانون فعالیت کنند و الاً طبق قانون محاکمه خواهند شد و مانند محارب با آن‌ها رفتار می‌شود؛

۷. همه احزاب و گروه‌ها در بیان عقاید و آرای سیاسی آزادند به شرط اینکه مشتمل بر دروغ و تهمت و تحریف نباشد؛

۸. احزاب و گروه‌ها مجاز به تشویق و تحریک به اعتصاب، کم‌کاری، تحصن یا هر نوع اختلال در مؤسسات مختلف کشور نیستند و در موارد تخلف، تحت پیگرد قانونی قرار می‌گیرند. (همان: ۴۸۴ و ۴۸۵)

علاوه بر کارویژه‌های متنافر نظام، حضور و نفوذ فوق‌العاده امام خمینی همراه با غلبه مشروعیت جوهری در این دوره، پیدایش چارچوبه‌ی خاصی برای فعالیت سیاسی را الزام کرده بود؛ به‌گونه‌ای که بسیج مردمی، وجه غالب مشارکت و فعالیت سیاسی در این دوره بود. این امر در عین حفظ انسجام اجتماعی در سطح ساختاری و ارزشی، کسری آزادی در حوزه‌ی دیگر را دامن می‌زد که البته بحرانی خاموش در این دوره بود و هرگز فعال نشد. الگوی مشارکت سیاسی بسیج توده‌ای و انقلابی علاوه بر تداوم مبارزه انقلابی با رژیم گذشته و ضدانقلاب داخلی و دشمنان خارجی انقلاب، به شدت متأثر از روحیه‌ی حماسی و فداکارانه موجود در جبهه‌های جنگ و مستند به رمانتیسیسم مذهبی شیعه (غلامرضا کاشی، ۱۳۷۹: ۳۲۸-۳۳۴) بود و بر اساس وظیفه‌ی دینی و انقلابی در صحنه‌های مختلف ملی و به خصوص انتخابات نمود می‌یافت. مشارکت توده‌ها در فرایند سیاسی، مبتنی بر علایق خاص صنفی و گروهی نبود و عمدتاً در جهت مصالح کلی نظام بر انگیزخته می‌شد

و همین امر، حفظ نظام^۱ را با وجود عدم انطباق با شرایط متحول جهانی تضمین می‌کرد. این واقعیت را نباید نادیده گرفت که این عدم تعادل به دلیل ناآرامی‌های داخلی و شرایط جنگی کشور در جامعه وجود داشت و ادامه می‌یافت، بدون اینکه ضرر و خطر فوری را متوجه اساس نظام و جامعه کند. از سوی دیگر، تمسک به عدالت اجتماعی و وعده‌ی اجرای آن در اداره‌ی حکومت هم می‌توانست توجیه و پوششی برای به تعویق

بدون اینکه واکنش مردمی و اجتماعی چندانی را برانگیزد. در واقع، اینجا تعارض و تداخل بین دو وظیفه‌ی اساسی نظام ایجاد شده بود و آزادی‌ها و حقوق سیاسی - اجتماعی فدای هدف اساسی‌تر حفظ نظام شد و محدودیت‌های داخلی توجیه منطقی پیدا کرد.

البته بخشی از این وضعیت هم به فقدان زمینه‌های تحزب و نهادمندی سیاسی در جامعه‌ی ایرانی و نظام جمهوری اسلامی برمی‌گردد که در این دوره، بارزتر و نمایان‌تر بود. مهم‌ترین دلایل این امر عبارتند: ۱. حذف یا کم رنگ شدن مرز حوزه‌های خصوصی و عمومی و نیز تلاش در حذف شکاف‌ها و مبارزات طبقاتی باعث شده که امکان متمایز و منفک شدن مرزها و طبقات و در نتیجه تشکیل واقعی احزاب به مثابه یک ضرورت ساختاری منتفی شود؛ ۲. احزاب در عرصه‌ی بازی برحسب کارکرد و وظیفه خود، و به قصد تأثیرگذاری بر افکار عمومی، و در راستای تصحیح عقاید و ایستارها با برخی محدودیت‌های حقوقی - قانونی و آموزشی و نیز محدودیت‌های نقادی و تعاملات کنشی ناشی از تلقی مقدس از قدرت روبه‌رو بودند؛ ۳. ایجاد رابطه‌های این‌همانی بین منافع و مصالح در ابعاد فردی - اجتماعی، دنیوی - اخروی، مادی - معنوی و نیز تقدم مصالح کلی نظام و انقلاب، باعث می‌شد افراد، گروه‌ها و احزاب، از روی اختیار و بنا به مصلحت نظام، هر چند با انصراف از ادامه فعالیت نهادمند، از بیان مطالبات خود صرف نظر کنند، یا دولت

^۱ . Regime Maintenance

احساس رسالت می‌کرد که در راستای تأمین مصالح انقلاب، نظام، اسلام و در ناکام گذاشتن توطئه‌های دشمنان، از روی اجبار ادامه فعالیت احزاب و گروه‌ها را با تضيیقاتی مواجه سازد. (علیپوریانی، ۱۳۷۹: ۷)

به همین دلیل، با اینکه برای حضور و مشارکت مردم و ایجاد بسترهای قانونی در نظام سیاسی، هم عنوان رسمی نظام به نام مردم (جمهوری) ثبت شده و هم رسماً و قانوناً به حقوق و قواعد بازی و فعالیت مردم در قالب احزاب و انجمن‌ها (به شرط عدم تعارض با محتوای نظام) تصریح شده است (اصول ۲۶ و ۲۷ و ۱۰۰ و ۱۰۱)، ولی در تجربه عملی جمهوری اسلامی نه تنها احزاب معاند و معارض، بلکه حتی احزاب وفادار به نظام نیز به اجبار یا اختیار از ادامه فعالیت بازمانده‌اند و احزاب فصلی و قارچ‌گونه نیز در نهادینه کردن حیات سیاسی خود با مانع و مشکلاتی روبرو شده‌اند که نتوانسته‌اند نه در ساختار و نه در کارکرد، کارنامه موفق‌تری از خود ارائه دهند. (علیپوریانی، ۱۳۷۹: ۸) به اعتقاد برخی، بین ساختارهای نظام سیاسی جمهوری اسلامی و پدیده تکثر احزاب ناهمخوانی‌هایی وجود دارد که مانع از نهادینه شدن و تداوم احزاب می‌شود؛ یعنی احزاب با موانع و محدودیت‌های عمدتاً ساختاری مواجه هستند. (علیپوریانی، ۱۳۷۹: ۹)

به همین دلیل، با وجود تغییر ساختار نظام و تدوین قانون اساسی جدید و ایجاد نهادهای مختلف بعد از پیروزی انقلاب، حوزه‌ی آزادی و لوازم آن، نهادینه نشد و قبل از اینکه ساختارها و نهادهای لازم به طور کامل پا بگیرند، موانع و مشکلاتی در سر راه آن‌ها به وجود آمد. البته برخی نبود ظرفیت و آمادگی لازم برای نهادینه شدن ساختارهای دموکراتیک که در برخی موارد در فرهنگ سیاسی استبدادی و غیرمشارکتی ریشه داشت، ذهنیت انقیادطلبی ایرانیان بعلاوه مداخله‌های بیگانگان و تجاوزهای اقوام و همسایگان را سبب تحدید و تغییر فضای آزادی پس از انقلاب در این دوره می‌دانند (شهرام نیا، ۱۳۸۵: ۲۸۴) که بحران آزادی را رقم زد.

تمرکزگرایی و عدم تعادل بین اهداف و آرمان‌ها

تمرکزگرایی اقتصادی و سیاسی جمهوری اسلامی در این دوره نشان می‌دهد که در مورد رسیدن به اهداف و آرمان‌های اجتماعی نیز بحرانی اساسی دامن‌گیر نظام جمهوری اسلامی بوده است. با وجود اینکه بنای جمهوری اسلامی بر سه مؤلفه اساسی آزادی، عدالت و استقلال بود، ولی دولت در حوزه‌ی استقلال به وجوه سیاسی و ستیزه‌جویانه‌ی آن عمل می‌کرد که هم نوعی افراط در استقلال سیاسی بود و هم اینکه وجوه اقتصادی-صنعتی و نیز علمی استقلال را نادیده می‌گرفت که نوعی عدم تعادل دو جانبه بود. از سوی دیگر، عدالت اجتماعی را هم به عدالت توزیعی فروکاسته بود و با تداوم جنگ و تحت تأثیر فشارهای بین‌المللی و برای حفظ نظام، با تکیه بر سیاست تک‌پایه بر اساس عدالت توزیعی، ضمن تلاش برای خنثی کردن فشارهای نظام بین‌الملل و جلب حمایت و وفاداری مردمی، نوعی بحران را هم تجربه می‌کرد که به حوزه استقلال و آزادی مربوط بود. در واقع جمهوری اسلامی در این دوره به دلیل بی‌توجهی به اهداف اساسی دیگر به ویژه استقلال اقتصادی-صنعتی، انباشت سرمایه، تولید ثروت و رفاه مردم و نیز غفلت نسبت به حوزه‌ی آزادی‌های سیاسی و اجتماعی، دچار کسری آزادی و بحران رفاه و تولید بود.

گرچه از ابتدای انقلاب و با مبنای ایدئولوژیک، عدالت اجتماعی در دستور کار قرار گرفت و مشکلات و درگیری‌های سیاسی و ضدانقلابی نیز محدودیت‌های سیاسی را دامن زد، ولی بعدها به لحاظ شرایط جنگی کشور و نیز ایدئولوژی انقلاب، تمرکزگرایی اقتصادی و سیاسی به ویژه دخالت دولت در اقتصاد به صورت یک ضرورت درآمد. به عبارت دیگر، آثار ناشی از عدم تطابق با شرایط متحول جهانی در تمرکزگرایی اقتصادی نیز بروز و ظهور داشت. تداوم جنگ و خسارات اقتصادی، مسدود شدن دارایی‌های ایران در بانک‌های آمریکا، تحریم تجاری ایران و به دنبال آن افزایش قیمت کالاهای وارداتی در بازار داخلی و بالعکس کاهش قیمت و صادرات نفت، مداخله‌ی دولت را در تجارت

خارجی توجیه می‌نمود. شورای انقلاب هم در سال ۱۳۵۹ انحصار حکومتی را در مورد کالاهایی که کنترل آن‌ها لازم به نظر می‌رسید، تصویب کرده بود، ولی به دلیل مخالفت‌های داخلی، از تحمیل یک انحصار حکومتی کامل بر تجارت خارجی بازماند.

تداوم جنگ تحمیلی که خود ناشی از فشار و اراده‌ی نظام بین‌الملل بر جمهوری اسلامی بود و پیامدهای منفی آن به صورت کاهش ذخیره ارز خارجی، کمبود کالاهای وارداتی، احتکار کالاها و افزایش قیمت‌ها در کنار نوسانات قیمت نفت و پایین آمدن عواید حاصل از فروش نفت (نک: رنر، ۱۳۸۱: ۱۸۷-۱۸۹) نیز مداخله‌ی دولت را در تجارت خارجی و داخلی ضروری‌تر می‌ساخت. (حجازی، ۱۳۸۰: ۱۹۲) ضمن اینکه اختلال در روابط با غرب و ادامه جنگ همراه با تشدید وخامت اوضاع اقتصادی، ضرورت گسترش بسیج مردمی برای دفاع در برابر دشمن خارجی و نیز حمایت از نظام انقلابی را ایجاب می‌کرد. در این چارچوب نیز دخالت و نقش دولت در اقتصاد باید گسترش می‌یافت تا جایی که تأمین آذوقه اساسی عامه مردم یکی از اهداف اصلی حکومت شد. آرمان انقلابی عدالت و توجه به اقشار پایین جامعه و جلوگیری از تمرکز و تداول ثروت که در قانون اساسی هم آمده بود و تلاش انقلابیون برای تعمیق انقلاب و گسترش اصلاحات به عمق جامعه و نهادهای اجتماعی نیز انگیزه ایدئولوژیک تمرکزگرایی اقتصادی و سیاسی را فراهم می‌کرد.

از این نظر، برخی ملی کردن تجارت خارجی را اقدام بسیار سودمندی می‌دانند که به مدیریت اقتصادی، آزادی عمل بیشتری داد و از آن در بهبود وضعیت اقتصادی استفاده شد؛ به ویژه با توجه به هزینه ۴/۲ میلیارد دلاری جنگ در اوایل این دوره که پنج درصد بودجه کشور بود، قدرت ایران را در جنگ بالا برد و متعاقب آن سلسله عملیات‌های ایران برای پیشروی به سمت مرزهای بین‌المللی انجام شد و تا خرداد ۱۳۶۱ تحقق یافت. (هیرو، ۱۳۸۶: ۲۹۸)

از سوی دیگر، به لحاظ شرایط اقتصادی - اجتماعی قبل از انقلاب، انتظارها و توقع‌های ناشی از شعارهای انقلاب، نظرات مقامات ارشد نظام به ویژه امام خمینی و نیز

اصول قانون اساسی و حتی دشواری‌های اقتصادی ناشی از جنگ، عدالت اجتماعی را به دغدغه‌ی فکری جامعه ایرانی در این دوره تبدیل کرده بود و حتی در دوره سازندگی هم سیاست تعدیل از سوی رئیس‌جمهور در راستای عدالت اجتماعی دانسته می‌شد. (اطلاعات، ۱۳۷۵/۵/۷۳: ۸) تداوم جنگ و سایه‌ی شرایط جنگی بر کشور، این تمرکز را ضروری‌تر و حیاتی‌تر ساخته بود که خود ناشی از تعارض ماهیتی نظام جمهوری اسلامی با نظام بین‌الملل و واحدهای آن بود.

تداوم و تشدید جنگ، بحران اقتصادی داخلی و فشارهای خارجی نیز در راستای حفظ نظام، تمرکز سیاسی را تقویت نمود و دخالت دولت در اقتصاد را توسعه داد. بر این اساس ملی کردن صنایع و تجارت خارجی، برنامه بسیج اقتصادی، توزیع اراضی، اعطای یارانه‌ها در دستور کار دولت قرار گرفت. (ظریفی‌نیا، ۱۳۷۸: ۶۰-۷۰) تغییر سازماندهی اقتصاد (پس از انقلاب) و تأکید بر بهبود شرایط عمومی زندگی روستایی، پیشرفت آموزش و بهداشت عمومی و تأثیر آن بر زندگی مردم به ویژه زنان و کودکان موجب حمایت وسیع توده‌های مردم به خصوص محرومین و مستضعفین از نظام می‌شد. بازاریان، کسبه، اصناف، کارگران، کشاورزان، کارمندان و بخش عمده توده‌های شهری و طبقات پایین جامعه، از اسلام و روحانیت به عنوان سمبل آن حمایت می‌کردند. در این دوره، محرومین و مستضعفین و توده‌های عامه مردم و انقلابیون فداکار، همه آرزوهای خود را در سایه انقلاب اسلامی قابل تحقق می‌دانستند و تقاضاهای صنفی و شخصی نداشتند.

از این نظر، فشار طبقات پایین در شرایط انقلابی و ضرورت اداره کشور در شرایط جنگی، اتخاذ سیاست‌های تمرکزگرایانه اقتصادی را ایجاب می‌کرد که شامل ملی کردن صنایع و تجارت، برنامه بسیج اقتصادی، مبارزه با گرانفروشی، توزیع مجدد اراضی و تعیین قیمت‌ها و اعطای یارانه بود که لازمه بسیج سیاسی و جنگی جمعیت در آن شرایط هم تلقی می‌شد. تأکید بر اقتصاد تعاونی به جای بخش خصوصی هم در همین راستا بود. با اجرای بازرگانی دولتی و نظام تخصیص ارز، نقش مشارکت مردم در عرصه‌ی تجارت خارجی

نادیده گرفته شد که این امر با اصل عدم کارفرمایی دولت در قانون اساسی هم مغایرت داشت. ضمن اینکه تجار هم، ملی کردن تجارت خارجی را موجب نابودی تجار خرد و کسبه‌ی کوچک و از دست رفتن شغل پنج میلیون نفر می‌دانستند. (حجازی، ۱۳۸۰: ۱۹۳)

در دوره‌ی جنگ یک احساس عمومی در میان نخبگان حکومتی در مجلس و دولت حاکم بود که تمایل داشت همه چیز را به نفع مردم و جامعه به خصوص اقشار پایین، سمت و سو دهد و برای تأمین منافع آنان به گسترش دولت و حمایت هر چه بیشتر دولت تکیه می‌کرد که خود نوعی تناقض بود. این افراط‌گری و انقلابی‌گری، مبنای دینی نداشت و آن‌ها بدون توجه به مبانی دینی، برخی از حقوق افراد را نادیده می‌گرفتند؛ چون دوست داشتند به نفع محرومان و فقرای جامعه خدمتی انجام دهند.

از این نظر، تندروی، دولت - محوری و تمرکزگرایی این دوره بدون اینکه طرح و نقشه از پیش تعیین شده و برای پاسخ به بحران‌های ساختاری باشد، ناشی از بی‌تجربگی بیشتر انقلابیون و عدم برآورد صحیح از وضعیت بروکراسی و حکومت بود. از این رو خیلی از آن‌ها تا پایان این دوره در برخورد با واقعیات تلخ و شکننده محیط، تعدیل شدند و آرمان‌هایی خلاف آن را در دوره سازندگی پی‌گرفتند. البته فضای ناشی از رادیکالیسم سیاسی، جو ترور و وحشت دوره‌ی انتقالی، تصورات و نگرانی‌های آینده‌نگرانه که مثل جنبش‌های پیشین آثار مبارزه در اثر بی‌توجهی و مماشات از بین برود و مثل ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ کودتا بشود و ... هم به طور کالم بر ذهن انقلابیون مسلط بود. در گذر زمان این مسایل به مبانی فقهی و اسلامی نیز پیوند خورد و فقه پویا و سنتی و چپ و راست نظرات خود را به اسلام مستند کردند و جامعه‌گرایی و فردگرایی مبنای نظری و فقهی پیدا کرد. از سوی دیگر، ادبیات انقلابی این دوره در تسخیر تفکر چپ بود و خیلی از سنت‌گرایان با تجربه و مدرن، با تصور افول سرمایه‌داری، فقط تجربه چپ را در مقابل خود داشتند و در غیاب راه و برنامه اسلامی، ساده‌ترین کار، تمسک به چپ با لعاب اسلامی بود. اما این

تمرکزگرایی خیرخواهانه و الزامی، روی بحران رفاه و آزادی تأثیرات نامطلوبی داشت که قابل اغماض نیست.

تأثیر تمرکزگرایی بر بحران رفاه و تولید

سیاست‌های متمرکز اقتصادی و تکیه بر بخش‌های دولتی و تعاونی در راستای حمایت از محرومین و مستضعفین و تأمین مخارج جنگ، ضمن جلب حمایت افکار عمومی داخل در جنگ و مشارکت در فرایند سیاسی، موجب نارضایتی و واکنش بخش خصوصی، خروج سرمایه‌ها، تعطیلی کارخانه‌ها، افت شدید تولید و افزایش وابستگی شد. به همین دلیل، سیاست‌ها و برنامه‌های اقتصادی مبتنی بر تمرکز دولتی به تضعیف شدید بخش خصوصی و متقابلاً بزرگ‌تر شدن و قدرتمندتر شدن بخش دولتی یا وابسته به دولت منجر شد. (حجازی، ۱۳۸۰: ۱۹۰) ضمن اینکه آثار استقلال سیاسی افراطی و ستیز در سیاست خارجی به حوزه اقتصاد نیز سرایت کرد و علاوه بر فرار سرمایه‌ها و متخصصین از داخل و تحریم و فشارهای خارجی، موجب ورشکستگی کارخانه‌ها شد که تمرکز دولتی هم به شدت به آن دامن می‌زد و تولید و اقتصاد، هر چه بیشتر وابسته و متکی به دولت و درآمد نفت می‌گردید (حاجی یوسفی، ۱۳۷۷: ۸۷) که با کاهش شدید قیمت جهانی نفت، عملاً در اواخر این دوره، اقتصاد به رکود کامل رسید. به عبارت دیگر، روزبه‌روز وابستگی بودجه دولت به نفت، بیشتر می‌شد و از سوی دیگر، با کاهش قیمت جهانی نفت، درآمد دولت از نفت کاهش می‌یافت و تأثیرات منفی مضاعفی بر اقتصاد می‌گذاشت. افت همه جانبه‌ی اقتصادی، به اکثر طبقات محروم و نیز متوسط آسیب رساند و همراه با فرصت‌طلبی تجار و دلالان (در غیاب بورژوازی صنعتی) موجب ضربه به تمام طبقات و کل اقتصاد شد. (کدی، ۱۳۸۳: ۴۱)

تحقق استقلال اقتصادی مشکل‌تر از استقلال سیاسی بود. به همین دلیل، رئیس‌جمهور در سال ۱۳۶۴ تصریح کرد: اگر خطری از جهت وابستگی و نقض شعار نه شرقی

نه غربی ما را تهدید کند، مسئله اقتصاد است و اگر ما نتوانیم در داخل نیازهای خود را برآورده کنیم، در دراز مدت خطر وابستگی اقتصادی جدی است. (اطلاعات، ۱۳۶۸: ۶۰)

جنگ یک مانع عملی برای استقلال اقتصادی بود که ضعف مدیریت اقتصادی و نبود برنامه جامع نیز آن را تشدید می‌کرد. بدین لحاظ، با وجود تحول بنیادی در مواضع سیاسی و مناسبات ایران با دیگر کشورها در سال‌های بعد از انقلاب، نقش ایران در اقتصاد جهانی نه تنها تغییر نکرد، بلکه بدتر هم شد و ایران همچنان عرضه‌کننده نفت و در حاشیه‌ی اقتصاد جهانی بود. در واقع، جمهوری اسلامی بیشتر شاهد تحولات در سطح سیاسی بود تا تغییرات اجتماعی و اقتصادی. ساختار اقتصادی کشور دست نخورده باقی ماند و از اقتصاد دولت - محور فراتر نرفت و در ترغیب صنعتی کردن کشور یا کاهش وابستگی آن به بازار جهانی ناموفق بود. (حجازی، ۱۳۸۰: ۲۰۱)

از سوی دیگر، جهت‌گیری سیاسی - اجتماعی حاکم بر دولت، بر عدالت اجتماعی و بازتوزیع درآمدها و محدودیت مالکیت مبتنی بود. اما با وجود وعده‌ی بهبود سریع سطح زندگی مردم، اساساً دنبال تغییرات اساسی نبود و تنها می‌کوشید با تمسک به سنت اسلامی، شوک حاصل از توسعه‌ی سرمایه‌داری را کاهش یا تخفیف دهد. به همین دلیل، با گذشت زمان، پی‌گیری آرمان‌های مذکور در عمل با توجه به وابستگی به اقتصاد جهانی، سطح پایین توسعه اقتصادی، کاهش قیمت نفت، جنگ تحمیلی، ظرفیت‌های دولتی محدود، و وابستگی دولت به سرمایه‌ی تجاری با دشواری روبه‌رو شد. ضمن اینکه یک بینش فقهی طرفدار مالکیت خصوصی و مداخله حداقلی دولت نیز در حاکمیت وجود داشت و با استفاده از نفوذ خود، تلاش‌های معطوف به محدود کردن صاحبان سرمایه را با شکست مواجه می‌ساخت.

بدین لحاظ در دهه اول انقلاب، فقط جزء خارجی سرمایه از فرایند اقتصاد حذف شد و از طریق مصادره‌ها و ملی کردن‌ها، جزء دولتی سرمایه گسترش یافت. با حذف بورژوازی صنعتی مدرن وابسته و خلاً ناشی از آن، جزء خصوصی سرمایه که متشکل از تجار بازار،

خرده بورژوازی سنتی بعد از انقلاب و تازه به دوران رسیده‌ها بود، گسترش یافت. تجار از راه مشارکت در قدرت و بهره‌مندی از رانت و خرده بورژوازی با استفاده از شرایط پس از انقلاب به ویژه جنگ، ارتقای موقعیت یافتند و افرادی با سرمایه اندک در شرایط جنگی و آشفتگی اوضاع اقتصادی با فعالیت‌های کاذبی مثل معاملات ارز و دستکاری در بازار سیاه، سرمایه‌ی کلان اندوختند و یک سرمایه‌داری بوروکراتیک جدید شکل گرفت که اعضای آن از نهادهای دولتی برخاسته و با رانت دولتی تقویت شده بودند. (حجازی، ۱۳۸۰: ۲۰۳)

به همین علت با وجود دخالت دولت در اقتصاد، سرمایه تجاری که جزء حاکمیت شده بود، بخش قابل توجهی از تجارت خارجی و بخش زیادی از تجارت داخلی را در اختیار داشت و بیشتر نقدینگی کشور در دست آن‌ها بود. به این ترتیب کسانی که در شکل‌گیری انقلاب و نظام جمهوری اسلامی نقش اساسی ایفا کرده بودند، اینک بر نهادهای اقتصادی هم سلطه داشتند (حجازی، ۱۳۸۰: ۲۰۳)؛ زیرا سقوط تولید در صنایع بزرگ، صنایع تولید موتور و توربین و نیز صنایع ابزار فلزی، سقوط سطح تولید و صادرات نفت و کاهش رغبت به سرمایه‌گذاری از سوی بخش خصوصی در اوایل انقلاب، (سجادی، ۱۳۷۴: ۱۴) موجب از رونق افتادن سرمایه‌داری و سرمایه‌داری صنعتی و مالی و نابودی و حذف آن از قدرت سیاسی و در مقابل خالی شدن عرصه برای آن‌ها گردید. (حجازی، ۱۳۸۰: ۱۹۳) بدین ترتیب با نابودی و حذف سرمایه‌داری صنعتی و مدرن، سرمایه‌داری تجاری و بازار، رشد کرد و گسترش یافت. کمبود کالاهای واسطه‌ای و سرمایه‌ای وارداتی، اختلاف نظرهای مربوط به حدود مالکیت و نحوه اداره صنایع، تشدید منازعات کار و سرمایه، و روشن نبودن الگوی توسعه، شرایط را برای سرمایه‌گذاری صنعتی بیش از پیش نامساعد ساخت و در مقابل سرمایه‌داری تجاری در رأس هرم اقتصادی جامعه قرار گرفت و تعادل خرده‌نظام اقتصادی را نیز مختل نمود.

بعد از انقلاب، بخش خصوصی بیشتر در بازار تبلور داشت که مدافع منافع تجار و بازار بود و از عدم مداخله دولت در اقتصاد حمایت می‌کرد. نابودی و حذف سرمایه‌داری صنعتی

و مدرن، به رشد و گسترش سرمایه‌داری تجاری و بازار خیلی کمک کرد و سهم بازرگانی داخلی در تولید ناخالص داخلی از ۵/۷ درصد در سال ۱۳۵۶ به ۲۱/۷ درصد در سال ۱۳۶۳ رسید. (حجازی، ۱۳۸۰: ۱۹۰) تحت تأثیر شرایط جنگی این دوره، در مجموع، ثروت در دست گروه کوچکی از تجار بزرگ انباشته شد و عده‌ای انگشت شمار از تجار بزرگ تهران و مراکز استان‌ها از راه دست‌کاری بازار سیاه، احتکار، معاملات زیرزمینی و ارز، و نیز دلالی، ثروت‌های کلانی اندوختند. گفته می‌شود نقدینگی بخش خصوصی (عمدتاً بازار) طی سال‌های ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۳ سه برابر و تا سال ۱۳۶۶ به پنج برابر رسید (حجازی، ۱۳۸۰: ۱۹۱) و کنترل بازار داخلی اقتصاد کم و بیش در اختیار آن‌ها قرار گرفت. به همین دلیل، دولت در قبال سودجویی‌های این بخش، سیاست تشویق و ترغیب فروشگاه‌های تعاونی را در پیش گرفت تا با حذف واسطه‌ها به نحوی نظام توزیع را تجدید نظر کند. ضمن اینکه با ارائه لایحه تأمین و توزیع کالا، سعی کرد فرایند توزیع را در اختیار گیرد.

تأثیر تمرکزگرایی بر بحران آزادی

به لحاظ غلبه جهت‌گیری اقتصادی مبتنی بر توزیع و اعمال سیاست‌های بازتوزیعی، دولت با بهره‌گیری از پندارها، زبان و شخصیت استثنایی امام خمینی می‌کوشید مردم را ضد امپریالیسم، سرمایه‌داری خارجی و به ویژه سرمایه وابسته داخلی بسیج کند و ضد دشمن خارجی برانگیزاند. (حجازی، ۱۳۸۰: ۲۰۵) به همین دلیل با وعده بهبود سطح زندگی مردم، جامعه را به فقرا و اغنیا، مستضعفان و مستکبران، تقسیم می‌کرد و به نفع طبقات و اقشار پایین جهت‌گیری می‌نمود، ولی مقابله با روند سقوط تولید و افزایش بیکاری فقط با راه‌اندازی مجدد چرخ کارخانه‌ها و ایجاد پشتوانه‌ی حمایتی برای کارگران امکان‌پذیر بود که حمایت از آن‌ها دستور کار قرار گرفت و با تلاش‌های خودجوش و انقلابی نیروهای اجتماعی، انجمن‌ها و شوراهای اسلامی (کارگری) در غالب کارخانه‌ها تشکیل شد. این نهادها، ضمن تأمین منافع و حقوق کارگران، نمایندگان نظام در کارخانه‌ها

(حجازی، ۱۳۸۰: ۱۹۵) و با توجه به ملی شدن بیشتر آن‌ها، بدیلی برای اتحادیه‌های کارگری و تشکل‌های غیرمکتبی و به طور مشخص اهرمی در مقابل مدیران لیبرال و نیز سرمایه‌داران بودند که با حمایت از نظام، خودشان کارخانه‌ها را مدیریت می‌کردند. علاوه بر این، شوراها بستری برای اسلامی‌سازی محیط کارخانه‌ها و آلترناتیو بروکراسی معیوب قبل از انقلاب تلقی می‌شدند. (Omid, 1994: 218 & 219)

صرف نظر از ایدئولوژی انقلاب که بر مفهوم عدالت‌خواهی اسلامی مبتنی بود و با تکریم قشر کارگر، رسیدگی به وضع آن‌ها را ضروری می‌نمود، به لحاظ سیاسی نیز برخورد اقتصادی با نیروهای چپ در کارخانه‌ها فقط با ایجاد یک نیروی جدید با ایدئولوژی و آرمان جدید میسر بود و کارگران بسیج شده از طریق شوراها، اسلامی، بدیل مناسبی در خط مقدم مبارزه در حوزه اقتصادی و صنعتی بودند. جنبش کارگری در ایران از ابتدا چپ بود و راه اندازی کارخانه‌ها بدون ایجاد یک جایگزین اسلامی بجای سندیکاها و اتحادیه‌های چپ ممکن نبود. (بیات، ۱۳۸۱) ملی شدن کارخانه‌ها و صنایع و دولتی شدن مدیریت آن‌ها نیز می‌توانست در راستای همین هدف باشد؛ یعنی این سیاست‌ها که در روند مبارزه سال‌های اول انقلاب، ایدئولوژیک‌تر نیز شده بود، بیشتر مبنای عمل‌گرایانه و سیاسی - ایدئولوژیک داشت تا توجیه اقتصادی، ولی با تثبیت و استقرار دولت میرحسین موسوی و شرایط زمانه، این نهادها کم‌کم حذف و یا حد اکثر به بازوی مشورتی بدون اقتدار تبدیل شدند و از ایفای نقش جدی در حوزه‌ی منافع صنفی کارگران بازماندند.

به این ترتیب، با وجود سیاسی شدن برخی اقشار و گروه‌های اجتماعی، به دلیل تمرکز سیاسی و اقتصادی و نیز سطح پایین توسعه‌ی اقتصادی و اجتماعی، نهادهای مدنی دچار ضعف مزمن شدند و گروه‌های اجتماعی، بدون تشکل و سازماندهی باقی ماندند و توانشان برای تأثیرگذاری بر دولت کاهش یافت. با وجود شکل‌گیری جنبش کارگری و دهقانی در اوایل انقلاب و وجود تقاضاها و مطالبات سیاسی که دولت را وادار به تصویب قوانینی به نفع آن‌ها کرد، ولی با پایان دوره‌ی بی‌ثباتی سیاسی (۱۳۵۷ - ۱۳۶۰) و حاکمیت خط امام،

نقش و حضور آنها در عرصه‌ی سیاست کاهش یافت. دولت به جای پاسخگویی به مطالبات مطرح شده از پایین، از بالا سیاست‌هایی را برای اعطای پاره‌ای امتیازات و تأمین برخی منافع طبقات پایین جامعه، مطرح و دنبال نمود. (حجازی، ۱۳۸۰: ۲۰۲) به این ترتیب، دولت ضمن به رسمیت شناختن شوراهای، به آنها استقلال چندانی هم نداد و شوراهای و انجمن‌های اسلامی به نهادهای حامی و مرتبط با دولت تبدیل شدند.

از این نظر، به موازات تمرکز اقتصادی، در حوزه‌ی سیاسی نیز آرمان آزادی و ابزارها و مکانیسم‌های مشارکت سازمان‌یافته و رقابتی موضوعیت خود را از دست داد. در تداوم فرایند جنبش انقلابی ضد رژیم پیشین، الگوی مشارکت بسیج‌گونه یکی از نمودهای ساخت قدرت در این دوره بود. (همان: ۲۰۵ و ۲۰۶) جهت‌گیری حاکم بر دولت (تأکید بر عدالت اجتماعی، بهبود سطح زندگی مردم، اجرای شریعت، استقلال از قدرتهای خارجی و مخالفت با سرمایه‌داری و امپریالیسم)، پتانسیل زیادی برای توده‌ها و اقشار محروم و مستضعف داشت و با دامن زدن به جامعه‌ی توده‌ای، نافی علایق گروهی، صنفی و قومی بود و همسان‌سازی و ادغام افراد در کل واحدی به نام امت مسلمان و انقلابی را دنبال می‌کرد. (همان: ۲۰۶) این الگوی مشارکت، موجب بی‌معنا شدن رقابت و احزاب سیاسی و نبود مطبوعات متکثر و مستقل و به تعبیری جامعه‌ی مدنی شده بود و رقابت درونی دو جناح درون انقلاب نیز حذفی و بر مبنای عدم تحمل همدیگر بود. در جامعه توده‌ای هر گونه حزب و گروه‌گرایی خاص با روح وحدت حاکم بر جامعه انقلابی، مغایر تلقی می‌شد و همه جامعه باید فرهنگ انقلاب اسلامی را درک می‌کردند که این به معنای ضرورت یکسان‌اندیشی در عرصه‌های مختلف بود. الگوی ائتلاف‌ها هم در این دوره حول محور محرومین و مستضعفین بود و سیاست اقتصادی با جهت‌گیری عدالت‌خواهانه و اقدام‌های اساسی به نفع روستاییان و محرومان در حوزه‌های بهداشت و آموزش و عمران، موجب حفظ وفاداری توده‌های مردم و احساس یگانگی با نظام و دشمنی هرچه بیشتر با سلوک غربی

ثروتمندان می‌شد.

رهبری امام خمینی نیز که به طور کامل رویکردی مردم‌گرا داشت، در این موضوع بسیار مؤثر بود. ارتباط مستقیم با توده‌ها اساس کار امام بود. این الگوی مشارکت ضمنی دامن‌زدن به انقباض محیط سیاسی از پیدایش هویت‌های قومی، محلی، مذهبی، صنفی، و طبقاتی جلوگیری می‌کرد و نیز از پیدایش نهادهای مدنی، مشارکت سازمان‌یافته و خودجوش باز می‌داشت و مبتنی بر نفی علایق گروهی و صنفی، و نفی گروه‌های واسط بود. (همان: ۲۰۷) گرچه فرهنگ سیاسی جامعه نیز در این مورد تأثیرگذار بود، ولی با توجه به شرایط جنگی و تهدید امنیتی، دولت بر ضرورت وحدت و یکپارچگی تأکید داشت و این‌ها را تهدیدی برای امنیت ملی قلمداد می‌کرد. از این جهت، تکثر سیاسی و رقابت گسترده و حضور طیف‌ها و نیروهای مختلف در حکومت وجود نداشت و در انتخابات مختلف، جز انتخابات مجلس سوم، تنها یک لیست مرکب از دو جناح اصلی چپ و راست وجود داشت که ادامه‌ی جریان فقهاتی-ولایتی قبل از انقلاب بودند و سایر گروه‌ها، غیرقانونی تلقی شدند و انگیزه‌ای برای مشارکت نداشتند.

به همین دلیل، یکی از وجوه بارز ساخت قدرت در این دوره، ویژگی ایدئولوژیک دولت بود که می‌خواست کل جامعه و علایق اجتماعی را سیاسی و در عرصه‌های زندگی خصوصی دخالت کند. سنت اسلامی مبنای همه‌ی امتیازها، ارزش‌ها، هنجارها و گزینش‌ها بود. تلاش برای تغییر محیط اجتماعی و اسلامی کردن آن بخشی از رسالت دولت تلقی می‌شد؛ یعنی متناسب با دخالت گسترده‌ی دولت در اقتصاد و سیاست، عرصه‌ی اجتماع و فرهنگ هم شاهد حضور گسترده دولت بود. (همان: ۲۰۸ و ۲۰۹) که وجوه ضدلیبرال، ضدغرب و ضدناسیونالیسم داشت. تسویه‌ی عناصر غیرمتعهد و غیرانقلابی و حتی غیرجناحی، سپردن مسئولیت‌ها به وفاداران به اسلام و انقلاب، اعطای امتیازها به عده‌ای خاص، اعمال گزینش در استخدام و کنکور سراسری هم در همین راستا بود که با ایجاد همبستگی و انسجام در ارتباط بود و به ویژه انسجام ایدئولوژیک و ساختاری را تأمین می‌کرد.

از سوی دیگر، تمرکز و انباشت در ساخت قدرت نیز ویژگی دیگر این دوره بود که انسجام ساختاری و ارزشی را تأمین می‌کرد. شکل دادن به جامعه و افکار عمومی، تعیین سیاست از بالا، فراگیر بودن اقتدار دولت اسلامی (ولایت مطلقه‌ی فقیه)، هماهنگی و وحدت میان نهادهای قدرت از نمادهای این ویژگی است. با توجه به این ویژگی‌ها، برخی دولت جمهوری اسلامی را به لحاظ سرشت اجتماعی، در این دوره دولتی پوپولیستی یا توده‌ای و بسیج‌گرا می‌دانند. (همان: ۲۱۰ و ۲۱۱)

نتیجه

بر اساس الگوی کارکردگرایی، بحران‌ها و نوسانات شدید در سیاست‌های کلان جمهوری اسلامی از یک سو ناشی از عدم ارتباط و تعامل بین خرده‌نظام‌های اقتصادی، سیاسی، علمی - آموزشی و فرهنگی - اجتماعی و کارکرد نادرست دولت در ایفای وظایف اساسی است و از سوی دیگر در کارکرد رسیدن به اهداف، به عدم تعادل بین اهداف و آرمان‌های اساسی و تمرکز دولت بر یکی از اهداف اساسی انقلاب اسلامی برمی‌گردد. جمهوری اسلامی، متأثر از یک انقلاب اجتماعی، مبتنی بر سه مؤلفه اصلی آزادی، عدالت و استقلال می‌باشد، ولی دولت در این دوره، حول محور بخشی از این شعارها و آرمان‌ها (عدالت توزیعی و استقلال سیاسی) شکل گرفت و با توجه به گرایش سیاسی خود، برداشت خاصی از آن‌ها را مورد تأکید و توجه قرار داد. تأکید دولت بر عدالت اجتماعی و تمرکز دولتی در غیاب تولید، ماهیتی عدالت‌خواه و ستیزه‌جو از جمهوری اسلامی را در عالم خارج ایجاد کرد که با غفلت از دو مؤلفه‌ی آزادی و نیز استقلال اقتصادی - صنعتی زمینه‌های بحران رفاه و تولید و نیز کسری آزادی را هموار ساخت. این بحران‌ها در آستانه‌ی جابه‌جایی دولت (قوه مجریه) در سال ۱۳۶۸ منجر به نوسان شدید و تغییر رادیکال در جهت‌گیری‌های کلی کشور، با عنوان تعدیل و خصوصی‌سازی شد که ۱۸۰ درجه مغایر با سیاست‌های توزیعی دوره مهندس موسوی بود.

در این دوره، جمهوری اسلامی در داخل سیاست کلان، عدالت اجتماعی را در دستور کار خود داشت که آن را حتی به حوزه خارجی هم سرایت می‌داد، ضمن اینکه استقلال با وجوه سیاسی و ستیزه‌جویانه (نه صنعتی و اقتصادی) را در عرصه خارجی پیگیری می‌کرد. این امر نوعی اختلال در کارکردهای ضروری نظام تلقی می‌شود؛ زیرا اولاً این دو هدف، بخشی از اهداف کلان جمهوری اسلامی و آرمان‌های اجتماعی ملت ایران بود و صرف‌نظر کردن از بقیه اهداف، کارکرد رسیدن به اهداف را دچار اختلال می‌کرد. ثانیاً عدالت تنها در عرصه اقتصادی و با رویکرد توزیعی (نه عدالت همه جانبه و متوازن) مطرح بود، همانطور که استقلال نیز در وجه سیاسی و ستیزشی آن دنبال می‌شد و در سایر وجوه، نمودی نداشت. ثالثاً نسبت به سایر کارکردها نیز، کارکرد حفظ و تطبیق با شرایط متحول محیطی تنها در داخل انجام می‌شد و بعد خارجی نداشت، ولی کارکردهای انتقال ارزش‌ها و الگوها و نیز حفظ انسجام و همبستگی به میزان زیادی تحقق می‌یافت. بدین لحاظ، نوعی عدم تعادل در کارویژه‌ها در این دوره به چشم می‌خورد که آن را به دو رویکرد استقلال سیاسی و عدالت توزیعی محدود کرده بود.

وجود تناقض بین مردم‌گرایی و منافع‌جامعه از یک‌سو و اعتقاد به گسترش دولت در تمامی عرصه‌ها و حوزه‌های زندگی در این دوره، نشان می‌دهد که این جهت‌گیری کلان به طور کامل بدون برنامه و به‌صورت سعی و خطا برگزیده شد و مبنای علمی و نظری نداشت. کارگزاران کشور به لحاظ عدم تجربه‌ی قانون‌گذاری و مدیریت اجرایی و برای اطمینان خاطر از نتیجه‌بخشی قوانین و مقررات مردم‌گرایانه خود، به دنبال تکیه‌گاهی مطمئن بودند و همه چیز را به نحوی به مرجعیت دولتی ارجاع یا محدود می‌کردند که در همه تصمیمات کلان این دوره کاملاً بارز است. براین اساس، با وجود تمرکز شعارهای دوره اوج‌گیری انقلاب در حوزه‌های فرهنگی و سیاسی، (نک: پناهی، ۱۳۸۳ و ۱۳۸۵) آزادی و حقوق سیاسی جامعه چندان مورد توجه قرار نگرفت و در پرتو رادیکالیسم سیاسی دوره‌ی تثبیت قدرت و با تمسک به آموزه‌ی عدالت‌خواهی اسلامی و با حمایت

همه‌جانبه‌ی امام خمینی و به ویژه در نبود یک طرح و برنامه اسلامی در حوزه‌ی اقتصاد، تحقق عدالت اجتماعی با جاذبه‌ی عمدتاً فرهنگی مورد توجه و مینا قرار گرفت، ولی در روند زمان، به مفهوم اقتصادی صرف تحویل گردید و در عمل به سیاست‌های بازتوزیعی فروکاسته شد؛ یعنی بازتوزیع درآمد و ثروت در راستای منافع لایه‌های کم‌درآمد جامعه، افزایش خودکفایی اقتصادی و استقلال از غرب و تقویت کشاورزی.

با توجه به کارکردهای اساسی و ضروری هر نظام سیاسی، بحران اساسی نظام جمهوری اسلامی در حوزه رسیدن به اهداف بوده است. تحت تأثیر فشارهای بین‌المللی و برای حفظ نظام، دولت مجبور به اتخاذ سیاست تک‌پایه بر اساس عدالت توزیعی شده بود که ضمن خنثی کردن فشار نظام بین‌الملل و جلب حمایت و وفاداری مردمی، بحران را هم تجربه می‌کرد؛ به گونه‌ای که به دلیل بی‌توجهی به هدف‌های اساسی دیگر به ویژه استقلال اقتصادی و صنعتی و انباشت سرمایه و تولید ثروت و رفاه مردم و نیز غفلت کامل نسبت به حوزه‌ی آزادی‌های سیاسی و اجتماعی، دولت دچار بحران آزادی و بحران رفاه و تولید بود. در این دوره، مسایل کشور تا حدود بسیار زیادی از جنگ اثر پذیرفته بود؛ زیرا از یک سو اختلاف جناح‌های داخلی در مقابل تجاوز دشمن خارجی تا حدودی رنگ می‌باخت و از سوی دیگر دولت و مردم با همه توان در خدمت پیشبرد جنگ و مسایل مربوط به آن قرار داشتند. دغدغه جنگ از پیشبرد جدی و کامل هدف‌های اقتصادی و اجتماعی در داخل کشور جلوگیری می‌کرد؛ زیرا بخش عمده‌ای از بودجه عمومی کشور صرف دفاع از کشور می‌شد و از سوی دیگر، ضرورت‌های جنگ تحمیلی و اوضاع خاص دهه نخست انقلاب عامل گسترش بیش از حد مالکیت‌های دولتی بود.

از این جهت، عدم تعادل در کارویژه‌های دولت به ویژه رسیدن به هدف‌ها و نیز سیاست تک‌پایه دولت، موجب وقوع بحران در حوزه تولید و آزادی در این دوره بوده است. بحران رفاه و تولید، زمانی به وقوع پیوست که در اثر عدم ایفای درست کارکرد حفظ و تطبیق در ابعاد ارزشی و محیطی خارجی، نظام بین‌الملل فشار سنگینی را در قالب

تحریم‌های سیاسی - اقتصادی و تحمیل جنگ بر جمهوری اسلامی وارد نمود و سرمایه‌گذاری خصوصی و تولید کاهش یافت، تولید در کارخانه‌ها و صنایع افول کرد و در نتیجه، درآمد ملی و درآمد سرانه به شدت افت پیدا کرد. با کاهش درآمدهای دولت، با توجه به نقش گسترده و فعال دولت در اقتصاد جامعه در قالب سیاست‌های توزیعی، دیگر چیزی برای توزیع وجود نداشت و دولت با بحران مالی و کسری بودجه مواجه شد و اقدامات رفاهی و خدمات عمومی در جامعه کاهش پیدا کرد. بحران آزادی نیز زمانی به وجود آمد که با توجه به بحران رفاه و تولید و فشار نظام بین‌الملل در شرایط جنگی، نظام جمهوری اسلامی به اعمال محدودیت در فرایند توسعه‌ی سیاسی، آزادی، گسترش احزاب، مطبوعات و نهادهای تأمین‌کننده حقوق قانونی مردم پرداخت. البته به لحاظ وجود شرایط فوق‌العاده و نیز تحت تأثیر کارکردهای اجتماعی شدن و نیز انسجام و همبستگی ارزشی و ساختاری، این بحران به طور کامل خاموش و غیرفعال بود. و بحران اول نیز تا اواخر این دوره چندان موجب تنش و درگیری سیاسی نشد و صرفاً در اواخر دوره که انسجام نخبگان حکومتی پیرامون مسایل اساسی کشور مانند اقتصاد و جنگ از بین رفت، بحران رفاه و تولید سرباز کرد و در یک مقطع خاص منجر به تغییر جهت رادیکال و اساسی در سیاست‌های کلان کشور از سیاست تثبیت به سیاست تعدیل گردید که از نگاه ناظران بیرونی، جمهوری دوم (Ehteshami: 1995) را در جمهوری اسلامی رقم زد. چرخش از آرمان‌خواهی ایدئولوژیک به مصلحت‌اندیشی عمل‌گرایانه یا چرخش از عدلت اجتماعی و سیاست توزیعی به توسعه اقتصادی - صنعتی، نماد جمهوری دوم بود.

با وجود ایفای نقش فعال دولت (تمرکزگرایی اقتصادی و سیاسی) در شکل‌دهی به جامعه در این دوره، عواملی مانند پویایی‌های انقلاب، تداوم جنگ، خصومت مخالفان، عدم وجود یک راهبرد منسجم توسعه و مداخلات ابرقدرت‌ها سبب شد که جمهوری اسلامی تا پایان این دوره، کارنامه‌ی خوبی از یک انقلاب اجتماعی از نوع اسلامی ارائه نکند (نک: Omid, 1994: 204 & 205) به همین دلیل، از اواسط این دوره گرایش به سمت

رهیافت پراگماتیک‌تر برای حل مشکلات کشور در دستور قرار گرفت و زمینه برای تغییر جهت اساسی در سیاست‌های کلان کشور فراهم شد که البته در شرایط خاصی (پایان جنگ و رحلت امام خمینی) تحقق یافت. بدین لحاظ، می‌توان گفت: شرایط جهانی و فشار محیط بین‌المللی، عوامل سیاسی- اجتماعی داخلی مانند پایان یافتن جنگ، کاهش سطح بسیج توده‌ای، افزایش جمعیت و رشد شهرنشینی، مشکلات اقتصادی و ناکامی دولت در وصول به اهداف اعلام شده، بروز بحران‌های رفاه و آزادی، ضرورت بازسازی اقتصادی کشور، گرایش‌ها و جهت‌گیری‌های دولت را تحت تأثیر قرار داد و به شکل‌گیری دوره سازندگی منجر شد که تعدیل و خصوصی‌سازی آن در تقابل با سیاست تثبیت و عدالت اجتماعی این دوره بود.

از این نظر، سیاست تعدیل برای پاسخ‌گویی به عدم تعادل جامعه در دوره‌ی جنگ بود. عوامل زیر زمینه‌ساز تغییر جهت‌گیری کلان کشور در راستای سیاست تعدیل اقتصادی و خصوصی‌سازی گردید: پذیرش قطعنامه‌ی ۵۹۸، پایان جنگ، عزل قائم مقام رهبری، رحلت امام خمینی و انتخاب آیت‌الله خامنه‌ای به رهبری، تجدید نظر در قانون اساسی، حذف پست نخست‌وزیری و ارتقای جایگاه رئیس‌جمهور همراه با انتخاب هاشمی رفسنجانی به ریاست جمهوری و نیز ضرورت بازسازی اقتصادی کشور (به عنوان کاتالیزور). تحولات بین‌المللی ناشی از سقوط چپ و فروپاشی شوروی به این تغییر جهت، سرعت و مشروعیت بیشتری بخشید.

منابع

۱. احتشامی، انوشیروان، ۱۳۸۵، *گذر از بحران جانشینی*، ترجمه زهره‌ی پوستین‌چی و ابراهیم متقی، تهران، نشر قومس.
۲. ازغندی، علیرضا، ۱۳۸۱، *سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*، تهران، نشر قومس.
۳. _____، ۱۳۸۵، *درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران*، تهران، نشر قومس، چاپ اول.
۴. اطلاعات، ۱۳۶۸، *چهار ساله‌ی دوم (گزارشی از دومین دوره‌ی ریاست جمهوری حضرت آیت‌الله خامنه‌ای)*، تهران، انتشارات روزنامه اطلاعات، چاپ اول.
۵. افتخاری، اصغر، ۱۳۸۱، *درآمدی بر خطوط قرمز در رقابت‌های سیاسی*، تهران، مرکز بررسی‌های استراتژیک ریاست جمهوری و نشر فرهنگ گفتمان.
۶. امیر احمدی، هوشنگ؛ پروین، منوچهر، ۱۳۸۱، *ایران پس از انقلاب*، ترجمه علی مرشدی‌زاد، تهران، مرکز باز شناسی اسلام و ایران (باز).
۷. بشیریه، حسین، ۱۳۷۶، *جامعه‌شناسی سیاسی؛ نقش نیروهای اجتماعی در زندگی سیاسی*، تهران، نشر نی.
۸. _____، ۱۳۸۱، *دیباچه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران؛ دوره جمهوری اسلامی*، تهران، نگاه معاصر.
۹. بیات، آصف، ۱۳۸۱، «کار و دموکراسی در ایران پس از انقلاب» در امیراحمدی، هوشنگ و منوچهر، پروین، ۱۳۸۱.
۱۰. تقی‌پور، انوشیروان، ۱۳۸۰، «بررسی ارتباط بین کسری بودجه دولت، رشد پول و تورم»، مجله برنامه و بودجه، سال ششم، شماره ۶-۵، شماره پیاپی ۶۶ (شهریور و مهرماه).
۱۱. جانسون، چالمرز، ۱۳۶۳، *تحول انقلابی؛ بررسی نظری پدیده‌ی انقلاب*، ترجمه‌ی حمید الیاسی، تهران، امیرکبیر.
۱۲. خانمی، عباس، ۱۳۸۵، *الگوی آونگی و دولت در ایران پس از انقلاب؛ بررسی پوشش‌های متقابل ساخت اقتصادی و سیاسی*، پایان‌نامه دکتری علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.

۱۳. حاجی یوسفی، امیرمحمد، ۱۳۷۷، «استقلال نسبی دولت یا جامعه مدنی در جمهوری اسلامی ایران»، فصلنامه مطالعات راهبردی، شماره دوم (زمستان).
۱۴. حجازی، نصرالله، ۱۳۸۰، تحول ماهیت اجتماعی دولت در جمهوری اسلامی ۷۶-۱۳۵۷، پایان نامه دکتری علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.
۱۵. دبیرخانه شورای هماهنگی تبلیغات دولت، ۱۳۶۶، کارنامه‌ی دولت جمهوری اسلامی ایران در سال ۱۳۶۵، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد.
۱۶. رمضان‌نیا، روح‌الله، ۱۳۸۰، چارچوبی تحلیلی برای بررسی سیاست خارجی جمهوری ایران، ترجمه علیرضا طیب، تهران، نشر نی، چاپ اول.
۱۷. رنر، مایکل جی، ۱۳۸۱، «عناصر تعیین کننده‌ی سیاست نفتی جمهوری اسلامی»، در امیراحمدی، هوشنگ و منوچهر پروین.
۱۸. روابط عمومی وزارت امور خارجه، ۱۳۶۱، دیدگاه امام و مسئولین در باره‌ی سیاست خارجی. تهران، مؤلف.
۱۹. ریتز، جورج، ۱۳۷۴، نظریه‌ی جامعه شناسی در دوران معاصر، ترجمه‌ی محسن ثلاثی، تهران، انتشارات علمی.
۲۰. سجادی، سید محمدرضا، ۱۳۷۴، سیاست تعدیل اقتصادی و عدالت اجتماعی (با تکیه بر برنامه پنج‌ساله اول توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران ۱۳۷۲-۱۳۶۸)، پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.
۲۱. شهرام‌نیا، سید امیرمسعود، ۱۳۸۵، جهانی شدن و دموکراسی در ایران، تهران، نشر نگاه معاصر.
۲۲. ظریفی‌نیا، حمیدرضا، ۱۳۷۸، کالبدشکافی جناح‌های سیاسی ایران ۱۳۵۸ تا ۱۳۷۸، تهران، آزادی اندیشه.
۲۳. علیپوریانی، طهماس، ۱۳۷۹، آسیب شناسی تحزب در جمهوری اسلامی ایران. پایان‌نامه کارشناسی ارشد، علوم سیاسی دانشگاه تربیت مدرس، دانشکده‌ی علوم انسانی.
۲۴. غلامرضا کاشی، محمدجواد، ۱۳۷۹، جادوی گفتار: ذهنیت فرهنگی و نظام معانی در انتخابات دوم خرداد، تهران، مؤسسه‌ی فرهنگی آینده‌ی پویان.

۲۵. فوزی، یحیی، ۱۳۸۴، *تحولات سیاسی اجتماعی بعد از انقلاب اسلامی در ایران*، دو جلد. تهران، چاپ و نشر عروج.
۲۶. کدی، نیکی، ۱۳۸۳، *نتایج انقلاب ایران*، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه، تهران، ققنوس.
۲۷. گزارش سمینار ۲، ۱۳۶۵.
۲۸. محمدی، منوچهر، ۱۳۶۶، *اصول سیاست خارجی جمهوری اسلامی*، تهران، امیرکبیر، چاپ اول.
۲۹. مدنی، جلال‌الدین، ۱۳۶۶، *حقوق اساسی در جمهوری اسلامی ایران*، جلد چهارم: قوهی مقننه - شورای نگهبان به انضمام نظریات شورای نگهبان در مورد مصوبات مجلس، تهران، سروش، چاپ اول.
۳۰. مصفا، نسرين و دیگران، ۱۳۶۶، *تجاوز عراق به ایران و موضعگیری سازمان ملل متحد*، زیر نظر دکتر جمشید ممتاز، تهران، مرکز مطالعات عالی بین‌المللی دانشکدهی حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.
۳۱. مصفا، نسرين و دیگران، ۱۳۶۵، *مفهوم تجاوز در حقوق بین‌الملل*، زیر نظر دکتر جمشید ممتاز، تهران، مرکز مطالعات عالی بین‌المللی، دانشکدهی حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.
۳۲. منصورى، جواد، ۱۳۶۵، *نظری به سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*، تهران، امیرکبیر، چاپ اول.
۳۳. نقیب‌زاده، احمد، ۱۳۷۹، *جامعه‌شناسی سیاسی*، تهران، انتشارات سمت.
۳۴. وزارت ارشاد، ۱۳۶۳، *پیام و خطابه؛ مجموعه پیام‌ها و خطابه‌های رئیس‌جمهور ...*، تهران، مؤلف.
۳۵. ولایتی، علی‌اکبر، ۱۳۶۵، «سرآغاز»، *مجله‌ی سیاست خارجی*، سال اول، شماره ۱، زمستان.
۳۶. هاشمی رفسنجانی، یاسر (به اهتمام)، ۱۳۷۸، *عبور از بحران؛ کارنامه و خاطرات ۱۳۶۰ هاشمی رفسنجانی*، تهران، دفتر نشر معارف انقلاب، چاپ دوم.
۳۷. هیرو، دیلیپ، ۱۳۸۶، *ایران در حکومت روحانیون*، ترجمه محمدجواد یعقوبی‌دارابی، تهران، مرکز بازشناسی اسلام و ایران (انتشارات باز)، چاپ اول.

38. Adib- Moghaddam, Arshin, 2007, *Iran in World Politics; The Question of the Islamic Republic*, London: Hurst Publishers Ltd.
39. Bakhash, Shaul, 1989, *The Politics of Land, Law & Social Justice in Iran*, The Middle East Journal, Vol.43, N2, Spring.
40. Deutsch, Karl, 1963, *The Nerves of government: Models of Political Communication and Control*, New York, Free press.
41. Ehteshami, Anoshirvan, 1995, *After Khomeini: The Iranian Second Republic*. New York, Routledge.
42. Omid, Homa, 1994, *Islam and the Post Rrvolutionary State in Iran*, Stan Martins.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی